

سفرنامه ابودلف در ایران

(در سال ۳۴۱ هجری)

با تعلیقات و تحقیقات
ولادیمیر مینورسکی
استاد دانشگاه لندن

ترجمه
سید ابوالفضل طباطبایی



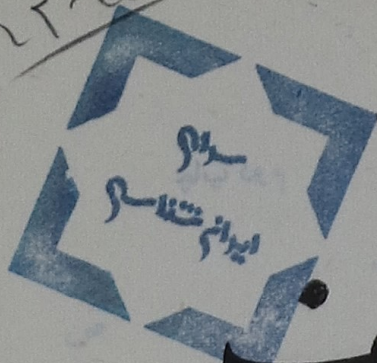
کتابفروشی زوار - تهران

ایران شناسی

۴۶

۶۴۰

۴۶۱
۲۲۷



شماره ثبت ۸۵۸۹-۸۴

سفرنامه ابودلف

در ایران

(در سال ۳۴۱ هجری)

با تعلیقات و تحقیقات :

ولادیمیر مینورسکی

استاد دانشگاه لندن

ترجمه :

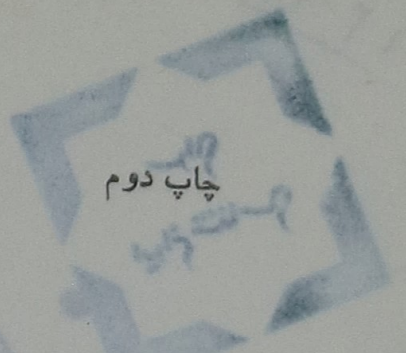
سید ابوالفضل طباطبائی

انتشارات زوار تهران

۱۶۹۴۳۶



۹۸-۸۵۸-۵۴



شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۶۳/۴ - ۲۲ - ۱۲ - ۵۴

نالیله

(درجه ۳۶) (نالیله)

تألیف و تصحیح

مؤسسه تحقیقات و پژوهش

کتابخانه ملی

موضوع

زبان و خط

چاپ این کتاب در ۲۰۰۰ نسخه سال ۱۳۵۴ در چاپ افست مروی انجام شد

فهرست مطالب

ص	
۱	دیباجه مترجم
۳	ابودلف جغرافی دان و معدن شناس
۴	جهانگرد و شاعر
۷	مذهب ابودلف
۸	تاریخ نگارش رساله دوم
۱۱	مقدمه مینورسکی
۱۱	مؤلف
۱۲	کشف رساله دوم
۱۴	منابع
۲۰	رساله نخست ابودلف و مفسرین آن
۲۴	ملاحظات دیگر در باب رساله نخست
۲۶	رساله دوم ابودلف
۳۲	ابودلف رساله های خود را برای چه کسانی نوشته
۳۴	مؤلف و نویسنده کتاب
۳۷	متن رساله دوم
۹۷	تتمینات مینورسکی بر رساله دوم
۱۵۳	خصوصیات اماکن
۱۵۷	یادداشت الحاقی
۱۶۱	توصیح نهائی
۱۶۳	فهرست اماکن
۱۷۵	فهرست رجال و قبایل
۱۸۱	فهرست مراجع
۱۸۷	غلطنامه

دیباچه مترجم

کتابی که اکنون ترجمه آن با ترجمه مقدمه و شرح فاضلانه دانشمند شرق شناس و مینورسکی استاد سابق دانشگاه لندن در دسترس خوانندگان گرامی قرار می گیرد سفرنامه ای است که ابودلف مسعربن المهلهل الخزرچی شاعر و جهانگرد عرب در آغاز قرن چهارم هجری راجع بایران نوشته و شامل تحقیقات جغرافیائی و تاریخی و اطلاعات پرارزشی در باب معادن ایران است. این رساله، همانطور که مینورسکی در مقدمه خود توضیح داده، از روی يك مجموعه خطی منحصر، که در کتابخانه آستانه در مشهد موجود است، عکس برداری شده. مجموعه مزبور محتوی چهار رساله میباشد: (الرسالة الاولى والرسالة الثانية بقلم ابودلف ورسالة ابن الفقيه ورسالة ابن فضلان). نگارنده پس از دسترسی به رساله دوم ابودلف، که مینورسکی آنرا ترجمه و منتشر ساخته، برای ترجمه آن بفارسی با ایشان، که اکنون در کمبریج اقامت دارند، مکاتبه نمودم و ضمناً پاره ای اشتباهات و اغلاط را، که در ترجمه انگلیسی و چاپ آن روی داده، بمشارالیه تذکر دادم و معلوم شد خود ایشان نیز باین موضوع توجه داشته اند و در نامه خود باینجانب چنین نوشتند: «از نیت ترجمه رساله دوم ابودلف بسیار خرسندم ولی بعد از چهار سال در بعضی جاهای ترجمه و یادداشتهای خود تصحیح لازم میدانم. . . . ضمناً الرسالة الثانية در روسیه هم در سال ۱۹۶۰ چاپ شده است. ناشرین آن ب. بولفاقوف و ا. خالدوف بمتن من بعضی اصلاحات مفید علاوه کردند که حال در ترجمه باید ملاحظه شود. . . افسوس میخورم که متن و تفسیر ابودلف بشما خیلی بیشتر زحمت خواهد داد. . . چاپ روسی و بعضی تصحیحات آن خوبست و باید از آنها استفاده کرد. . .». این بود که براهنمائی ایشان پس از مدتی جستجو کتاب روسی الرسالة را بدست آوردم. چیزی که در این کتاب جلب توجه میکند عکس نسخه خطی موجود در کتابخانه آستانه است، که فرصت مناسبی برای مقابله آن با متن های کتاب مینورسکی و کتاب روسی بدست داد و تا آنجا که امکان داشت اغلاط و اشتباهات کتاب انگلیسی هنگام ترجمه تصحیح گردید. ضمناً برای استفاده

از مطالب مقدمه و شرح روسی کتاب فاضل محترم آقای یحیی آراین پور خلاصه آنرا بفارسی در دسترس اینجانب گذاشتند و این لطف بیدریغ و همکاری صمیمانه ایشان که بهترین نشانهٔ فرهنگ دوستی است شایستهٔ تقدیر و سپاسگذاری است .

بطوریکه مقدمهٔ روسی کتاب حکایت دارد پس از کشف نسخه خطی مشهود بوسیلهٔ ا. ز. ولیدوف در سال ۱۹۲۴ وی مقاله‌ای زیر عنوان «نسخهٔ خطی ابن الفقیه مشهود» در مجلهٔ اخبار آکادمی علوم شوروی منتشر ساخت . سپس ای. یو. کراچکوفسکی دانشمند خاورشناس برای بدست آوردن نسخهٔ عکسی این مجموعه اقداماتی نمود و در سال ۱۹۳۶ وزارت فرهنگ ایران بمناسبت تشکیل کنفرانس بین المللی باستانشناسی ایران درلنین گراد عکس مجموعهٔ خطی مزبور را به آکادمی علوم شوروی اهداء نمود . رسالهٔ اول ابودلف بنام الرسالة الاولى شامل اطلاعات زیادی دربارهٔ آسیای میانه و چین و هندوستان است ، که مورد توجه و . و . بارتولد و کراچکوفسکی واقع شده و موجب تکمیل اخبار یاقوت در معجم البلدان^۱ راجع به آذربایجان و ارمنستان و گرجستان گردید .

از طرفی چون مسلم شد که یاقوت قسمت عمدهٔ اطلاعات خود را در معجم البلدان از رسالهٔ دوم ابودلف اقتباس نموده لذا کراچکوفسکی دو مقالهٔ تحقیقی در اینخصوص انتشار داد و در آن ارزش طرز استفاده یاقوت را از رسالهٔ دوم ابودلف بیان نمود . در سال ۱۹۵۰ بنا بر توصیه کراچکوفسکی برای انتشار رسالهٔ دوم اقدام شد . در همان زمان معلوم گردید که مینورسکی نیز در انگلستان دست بکار ترجمه و تحقیق کتاب مزبور شده است . بامقایسهٔ این دو نشریه چنین نتیجه گرفته شد که ناشرین روسی با طرز استفاده از متن نسخهٔ اصلی با مینورسکی موافق نیستند . وی معتقد است که ابودلف مسافرت خود را یکجا انجام داده و در رسالهٔ دوم منعکس ساخته است ، در صورتیکه نویسندگان روسی، به پیروی از نظر کراچکوفسکی، مطالب رساله را مربوط به مسافرت‌های متناوب میدانند، و دلیل آن را در اطلاعات مختصری که از زندگانی ابودلف در دست است جستجو میکنند . مینورسکی کوشش نموده خط سیر ابودلف را هرچه دقیق‌تر تعیین نماید در صورتیکه اگر فرض کنیم رسالهٔ دوم نتیجهٔ سفرهای متعدد ابودلف بوده تعیین خط سیر او بطور دقیق، (با بریدگی که در بعضی نقاط مشاهده میشود و از جای دیگر که با آنها ارتباط ندارد آغاز می‌گردد، میسر نخواهد بود .

ابودلف در رسالهٔ دوم گاهی بخط سیر خود پایان نمیدهد و رشته‌های مسافرت او بهم پیوسته نیست . مثلاً پس از توصیف آرات به وصف عمومی ارمنستان پرداخته

۱- در آن تاریخ ب. ک. ژوزه قسمتهائی از معجم البلدان مربوط به قفقاز را در چند مقاله منتشر ساخت و باین ترتیب با انتشار متن کامل دو رسالهٔ ابودلف چند فصل بر اخبار جغرافیائی این مناطق افزوده شد .

واز آنجا یکباره به شهرزور آمده است. مهمتر از آن توصیف شهر اصفهان بلافاصله بعد از نیشابور است. در جای دیگر در حوادث شهرزور تاریخ ۳۴۱ هـ - ۹۵۲ - ۵۳ میلادی را نشان میدهد و خیلی پس از آن یکسال بعقب رفته و میگوید در سال ۳۴۰ هـ - ۹۵۱ - ۵۲ م در قمرمیسین (کرمانشاه) بوده است. اینها خود نشان میدهد که اطلاعات رساله دوم نتیجه مسافرتهای متعدد ابودلف بوده که بعدها آنرا از روی حافظه خود نوشته است.

ابودلف جغرافی دان و معدن شناس

رساله های اول و دوم ابودلف بهترین گواه بر اطلاعات جغرافیائی وی میباشد. بطوریکه در مقدمه کتاب روسی رساله دوم بیان شده در معجم البلدان یا قوت که بوسیله ووستنفلد در سالهای ۱۸۷۳-۱۸۶۶ منتشر شده، در ۳۴ جا از رساله دوم ابودلف نقل گردیده. سپس کراچکوفسکی، در نتیجه کشف رساله دوم در تحقیقات خود معلوم ساخت که یا قوت در کتاب خود ۲۴ مورد دیگر نیز از ابودلف نقل نموده، ولی از مآخذ ذکر نکرده است، و روبهمرفته میتوان گفت که یا قوت بطور کامل از رساله دوم استفاده نموده است.

روهرزاور دانشمند عرب شناس آلمانی رساله اول ابودلف را ترجمه و با بررسی دقیق عقاید منفی دانشمندان را در صحت مسافرتهای ابودلف به آسیای میانه و چین و هند تردید نموده و کراچکوفسکی نیز بعضی از نظریات او را تأیید میکند. روبهمرفته درباره رساله نخست ابودلف چنین نتیجه گرفته شده است که رساله مزبور یادداشتهای مسافرت نبوده بلکه، وی بجتهائی آنرا از روی اطلاعات ذهنی خود نوشته است و با آنکه شامل پاره ای اطلاعات درست میباشد در مقابل اطلاعات نادرست و مبهم و حتی اخبار مجعولی هم در بر دارد.

زکریا قزوینی (۶۸۲ - ۶۰۰ هـ ۱۲۸۳-۱۰۲۳ م) نیز در قسمت اول کتاب خود بنام عجایب المخلوقات، چاپ ف. و وستنفلد در سال ۱۸۴۹، از چهار موضوع که از ابودلف نقل نموده فقط به نقل یکی از آنها بنام او اشاره کرده است. همچنین در قسمت دوم نجوم زکریا قزوینی، که ووستنفلد آنرا در سال ۱۸۴۸ بنام آثار البلاد منتشر ساخته، ۲۴ بار از مطالب رساله دوم نقل شده، ولی فقط در ۷ مورد از ابودلف نام برده شده است.

ابودلف علاوه بر اطلاعات جغرافیائی سودمند، که دیگران از آن کاملاً استفاده نموده اند، علاقه زیادی بمواد معدنی از خود نشان داده و بنا بگفته خویش بدارو سازی و کیمیاگری نیز اشتغال داشته. او بیش از چهل محل معدنی طلا و نقره و سرب و گوگرد و حیوه و مس و زاج و غیره را نشان میدهد و اقسام فلزات این معادن را توصیف مینماید. در عین حال به آبهای معدنی و خاصیت های داروئی بعضی گیاهها

توجه داشته‌واز طرفی آثار و بناهای تاریخی بخصوص آثار دوره ساسانی را بادقت بیشتر توصیف نموده است .

ابودلف جهانگرد وشاعر

همانطور که مینورسکی در مقدمه کتاب توضیح داده ، وناشرین رساله دوم بروسی نیز بدان اشاره نموده‌اند، ابودلف بیشتر عمر خود را به جهانگردی گذرانده . در منابع عربی تاریخ ومحل تولد ودر گذشت وجزئیات زندگانی او روشن نیست ولی بدون تردید در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) میزیسته ، وچندی در خدمت نصرین احمد امیر سامانی . (۳۰۱-۳۳۱ هـ - ۹۴۲-۹۴۱ م) بسر برده ، ودر سال ۳۳۱ هـ - ۹۴۲ م به چین وهند رفته ، و در سالهای ۹۴۲-۹۵۲ م ۳۳۱-۳۴۱ هـ در شهر های مختلف ایران گردش نموده ، ومدتی در خدمت و حمایت امیر سیستان ابوجعفر محمد بن احمد بوده . ابن الندیم محمد بن اسحق صاحب الفهرست ، که در سال ۳۸۵ هـ ۹۹۵ م در گذشته ، او را جوال - جهانگرد - خوانده ومینویسد با او برخورد و گفتگو نموده است .

عبدالملك ثعالبی نیشابوری ، که در سال ۴۲۹ هـ در گذشته ، مینویسد :
 « ابودلف الخزر جی الینبوعی مسعر بن المهلهل شاعری خوش قریحه ودارای طبع ظریف وتبع برنده بود ومدت نودسال در رنج وسختی امرار حیات نمود . او در غربت وسفر های دشوار عمری سپری ساخته ودر خدمت دانش وادب بگدائی در مساجد پرداخته . ابوالفضل همدانی^۲ شعر هائی از او برایم نقل نموده از آن جمله :

لقد صارت بلاد الله فی ظعنی و فی حلی
 تغایرن بلبشی و تحاسدن علی رحلی
 فما انزلها الا علی انس من الا هل

به بسیاری از بلاد خدا عزیمت نمودم ودر آن اقامت گزیدم . در اقامتم بمن رشک بردند و در عزیمتم حسد نمودند . بهر کجا قدم نهادم برای خاطر الفتی بود که مردم آنجا بامن داشتند .

ابودلف در محضر صاحب بن عباد^۳ حضور مییافت ودر جرگه همراهان او بود وبخدمتش دامن زده با کمکهای او گذران مینمود . او در سفرهای خود از کتابهای

۱- یتممة الدهر چاپ قاهره ج ۳ ص ۳۵۶ ببعد .

۲- پیشوای ادب ودانشمند علامه ابوالفضل ملقب به بدیع الزمان احمد بن حسین همدانی صاحب رسائل ومقامات معروف (۳۵۸ - ۳۹۸ هـ) .

۳- ابوالقاسم اسمعیل صاحب بن عباد ملقب به کافی الکفاة اهل طالقان در سال ۲۲۶ هـ متولد و از ابان جوانی در دربار آل بویه بوزارت مؤیدالدوله وسپس فخرالدوله رسید . وی از دانشمندان نامی ایران و از دوستداران دانش و ادب بود و در سال ۳۸۵ هـ در سن ۵۹ سالگی در گذشت .

صاحب و پروات و حوالجات وی استفاده میکرد .

ابودلف و کسانی که از فرهنگ و ادب برخوردار بودند خود را وابسته به بنی- ساسان میدانستند . اینها جماعتی از مردمان فقیر و محروم بودند که زندگانی خود را با داستان سرایی و مرثیه خوانی و مدیحه گوئی و معرکه گیری و حقه بازی و فال گیری و بالاخره کدائی و دزدی تأمین مینمودند . آنها در نتیجه محرومیت از موجبات زندگی و سعادت برای کسب معیشت راهی بجز دین فروشی و ارتکاب اعمال پست و منافی اخلاق و ریختن آبرو و آزار های بدنی و تحمل رنج و مشقت برای خود پیش نگرفته بودند . از اینرو بعضی از ادبای زمان بدنبال روش بنی ساسان نظریات مخصوصی راجع به فساد نظام اجتماعی زمان خود ابراز میداشتند و آنرا سخت انتقاد و سخریه مینمودند و روش خود را در زندگانی چنان نشان میدادند که عکس العملی از نظام فاسد طبقات اشرافی قلمداد گردد . مثلاً ابودلف در شعری میگوید :

ویحك هذا الزمان زور فلا یغرنك الغرور
لا تلتمز حالة و لكن در باللیالی کما تدور

« وای بر تو! در این زمان زور حکمفرما است؛ مبدا فریب روزگار را بخوری؛ هیچگاه دریك وضع مباش؛ بلکه همانطور که شبها در گردشند تو نیز شبگرد باش . »
« از جمله شعرای بنام منتسب به طایفه بنی ساسان احنف عکبری^۱ همزمان با ابودلف قصیده‌ای با قافیه « د » در مدح و توصیف طایفه بنی ساسان سروده و در آن از انتساب خود بایشان افتخار میکند و میگوید : شکر خدا را که من از خاندان بزرگوار و از برادران بنی ساسانم که همگی شان مردمی کوشا و جدی میباشند و سرزمین های خراسان و کاشان را هند و روم و زنگبار و بلغار و سند تیول آنها است : ۲ »

« ابودلف نیز در مقابل قصیده احنف عکبری با قافیه « ر » در حدود دویست بیت بنام قصیده ساسانیه تنظیم نموده . او در این قصیده با سبکی شیوا طرز زندگی و اخلاق و عادات جماعت کدایان « بنی ساسان » را مجسم ساخته است .
صاحب بن عباد از شنیدن قصیده مزبور بسیار لذت میبرد بطوریکه آنرا حفظ نموده بود و مکرر میخواند و برای این خاطر صله فراوانی به ابودلف میبخشود . ابودلف نیز مانند همکارش احنف خود را با کمال مباهات از افراد این طایفه میدانده و میگوید :
علی انی من القوم البهالیل بنی الغر بنی ساسان والهامی الحمی فی سالف العصر

۱ - ابوالحسن عقیل بن محمد العکبری معروف به احنف شاعر بدله گوی کدایان بنی- ساسان بود و قصیده ساسانیه او نیز مورد پسند صاحب بن عباد واقع شده بود .

۲ - بقیعة الدهر ثمالی ج ۳ :

علی انی بحمد الله فی بیت من المجد
باخوانی بنی ساسان اهل الجد والحد
لهم ارض خراسان فقاشان الی الهند
الی الروم الی الزنج الی البلغار والسند

من از طایفه بهلول‌ها و بزرگ زادگان و از خاندان ساسانم که از پیش‌زمان پشیمان ضعیفان بودند .^۵

از اینرو مسلم است که ابودلف ، همانطور که در قصیده خود تصریح نموده ، پای بند رفتار و کردار بنی‌ساسان بوده . وی در قصیده بسیار حساس و رقیق ساسانیه از تلخ کامیهای خود و برادرانش بنی ساسان و سختی‌هایی که در سفرها و سرگردانی‌ها متحمل شده سخن گفته ، آنگاه بتوصیف گدایان و روشهای مکارانه آنها برای بدست آوردن پول پرداخته است . تمام این اشعار با اصطلاحات رمزی و کلمات مخصوص ، که میان افراد لات و گدای بنی ساسان متداول بوده ، ساخته و پرداخته شده . از اینرو وی شرحی نیز بر اشعار خود نوشته است .

لما گفته نماند که حرفه گدائی و ولگردی در آن زمان تازگی نداشته و از قدیم مانند بی‌چیزی و توانگری شایع بوده . بی‌هقی میگوید به خطبه^۱ گفتند فقیران را پندی بده ، گفت بآنها نصیحت میکنم تا زنده‌اند گدائی را پیشه خود سازند زیرا تجارتی پر سود و بی‌زبان است .^۲

جاحظ^۳ در یکصد و پنجاه سال پیش از آن زمان برای نخستین بار موضوع گدائی را مطرح و رسوم و عادات آنها را با روشهای مکارانه شان توصیف کرده است^۴ . پس از او بی‌هقی در آغاز قرن چهارم در این باب داستانهای از جاحظ نقل نموده^۵ . ولی باید گفت که در هیچ زمان این حرفه مانند دوره سلاطین آل‌بویه شایع نبوده و بقدری انتشار داشت که زبانزد مردم شده بود . مثلاً بدیع‌الزمان همدانی در داستانهای کوتاهی ، که مقامات او را تشکیل میدهد ، حال گدایان را تشریح نموده و لغات و اصطلاحات مخصوص آنها را مانند ابودلف بیان کرده و مباحثات دارد که چهارصد مقامه (مجلس) در وصف گدایان نوشته است^۶ ؛ ولی اکنون بیش از پنجاه تایی آن در دسترس ما نمیباشد . وی در رسالهای که بعنوان یکی از قضات نوشته میگوید : « خدا قاضی را توفیق دهد . مثل من مثل مردی از گدایان مشك بدوش مسجد کرد است^۷ »

۱ - الحطیبه شاعر هجائی از طایفه بنی‌عباس در سال ۶۷۸ م در گذشته . دیوان شعر او در ۱۸۸۰ م . در استانبول و در ۱۸۹۳ م . در لایپزیک چاپ شده .

۲ - المحاسن والمساوی ص ۲۹۳ .

۳ - ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ دانشمند بنام و ادیب معروف عرب در حدود سال ۱۹۵ هـ . در بصره متولد و در سال ۲۵۵ هـ . در همانجا درگذشت . از آثار برجسته او کتابهای البیان و التبیان ، الحيوان والبخله میباشد .

۴ - البخله .

۵ - المحاسن والمساوی ص ۶۲۲-۶۲۷ .

۶ - رسائل بدیع‌الزمان همدانی ص ۳۸۹-۳۹۰ .

۷ - « « « ص ۲۴۱ : اصحاب الجراب والمجرب گدایانی بودند که مشك بدوش در مساجد می‌گشتند و گدائی میکردند .

در باب انتساب این طایفه به ساسان داستانهای مختلف نقل میکنند. بعضی گفته‌اند اسفندیار پدر ساسان هنگام وفات سلطنت را بدختر خود واگذار نمود و ساسان از ادعای تاج و تخت گذشت و به چوپانی پرداخت. از اینرو هر کدائی خود را باو نسبت میدهد. داستان دیگر حکایت دارد که ساسان یکی از پادشاهان ایران بود که با دارا جنگید و شکست خورد و سپس همه دارائی او بغارت رفت و بی چیز شد و بدوره کردی و کدائی پرداخت و از اینرو کدایان را بنی ساسان خوانده‌اند^۱.

بنظر امام شیخ محمد عبده: «ساسانی و ساسان و کلمات مانند آن، که برای تحقیر ساسان بزرگ خاندان کدایان بکاررفته، فقط پس از زوال حکومت ساسانیان، که مؤسس آن اردشیر بابک بود، این معنی را بخود گرفته است. پس از آنکه اسلام حکومت ساسانیان را از میان برد افرادی از این خاندان باقی ماندند که جوانان مسلمان آنها را تحقیر میکردند و از نزد خود میراندند و بعنوان پدرانشان میخواندند، و چون بخاندان نجیب و شریف سلطنت بستگی داشتند این انتساب شکل حقارت آمیزی بخود گرفته بود و مورد اهانت و ناسزاگوئی مردم واقع شده بودند. اما شهرت دادن این نام بوضع اهانت آمیز علاوه بر آنکه ناشی از پیروزی یک قوم غالب بر ملت مغلوب بود یک هدف سیاسی نیز در بر داشت و آن این بود که هیچگونه نام و نشانی از عظمت و شوکت حکومت ساسانی حتی بر زبانها باقی نماند و هرگاه چیزی از ایشان بخاطر مردم برسد آنرا بشکل اهانت آور که مخصوص مردم فرومایه و کدا می باشد تلقی کنند. این امر هم با گذشت زمان فراموش شد و فقط کلمه «ساسان» برای کدایان که پست ترین طبقه مردم بشمارند بکار رفت^۲»

اما آنچه مسلم است اینست که در زبان فارسی «ساس» و «ساسی» بمعنای کدا آمده و ارتباطی با ساسانیان ندارد و جمع آن «ساسان» و «ساسیان» است. از همین رو اعراب طایفه‌ای از کدایان را بنی ساسان خوانده‌اند و دانشمندان و ادبای ایرانی مانند بدیع الزمان همدانی و عبدالملک ثعالبی نیشابوری و صاحب بن عباد و دیگران نیز همین اصطلاح و عنوان را بدون ابراز تعصب ملی پذیرفته و بکار برده‌اند. در تأیید این نظر بشعر سنائی غزنوی اکتفا میکنیم که میگوید:

خاک پاشان دیگرند و باد پیمایان دگر
کی توان مر ساسیان را تخم ساسان داشتن؟

مذهب ابو دلف

هرچند ابودلف، که نفاق و دورویی ساسیان را بخصوص در امور مذهبی

۱ - الادب فی ظل بنی بویه ص ۲۱۱

۲ - شرح مقامات همدانی ص ۹۷ - الادب فی ظل بنی بویه ص ۲۱۲

تأیید و تشریح میکند و خود را نیز وابسته بآنها میداند و مثلاً میگوید :
 (ومن النائح المبکی ومننا المنشدالمطری ومن ضرب فی حبعلی و ابی بکر)^۱
 « ما کسانی داریم که نوحه سرائی میکنند و مردم را گریان میسازند و
 کسان دیگر نیز مدح و ثنا میخوانند ؛ یکی از دوستداری علی و دیگری از عشق
 ابوبکر دم میزند : » ، با وجود این او در یکجا از گفته‌های خود معذرت میخواهد
 و خویشان را شیعه و از علاقمندان سخت خاندان رسالت ص معرفی میکند و میگوید
 « زندگانی جوان مانند جزر و مد دریا منشأ کارهای نیک و بد است . اگر مانند مرا
 در غربت سرزنش مینمائی عذرم را بپذیر . مگر من در غربت از خاندان طهارت
 پیروی نمیکنم؟ آنها خانواده بزرگوار و به پیمان خود وفا دارند ؛ آنها اولاد رسول
 خدا و صاحبان فضل و فخرند »^۲ . در پایان قصیده از آرامگاه بزرگان دین در کربلا
 و بغداد و سامراء و طوس یاد میکند و آن نقاط را وطن خود میخواند .

تاریخ نگارش رساله دوم

راجع بتاریخ نگارش رساله دوم ، ابودلف فقط در یادداشت مربوط به طبرستان
 (مقاله ۵۲) میگوید : اکنون صاحب طبرستان « الثائر علوی » میباشد .^۳
 بطوریکه ناشرین رساله دوم به روسی نقل از حسن بن اسفندیار مؤلف تاریخ
 طبرستان ذکر میکنند الثائر در سال ۳۳۱ هـ ۹۴۳ م بسلطنت رسیده و در ۳۴۵ هـ
 ۹۵۶ - ۹۵۷ م در گذشته است . ولی ظهیرالدین مرعشی صاحب بهترین تاریخ

۱ - یتیمه الدهر ثعالبی : اینکندایان ببازارها میرفتند و معرکه میگرفتند . یکی بکناری
 ایستاده از فضائل ابوبکر سخن میگفت و دیگری در جای دیگر از فضائل علی ع دم میزد و از
 دو طرف ناصبی و شیعه پول میگرفتند سپس آنها را میان خود تقسیم مینمودند .

۲ - یتیمه الدهر ثعالبی :
 و ما عوش الفتی الا کحال المد والجزر فیعض منه للخیر و بعض منه للشر
 فان لمت علی الغریبة مثلی فاسمعن عذری أمالی اسوة فی غربتی بالسادة الطهر
 هم آل الحوامیم هم موفون بالنذر هم آل رسول الله اهل الفضل والفخر

۳ - امرای دولت علوی در طبرستان شش نفر بودند بدینشرح :

- ۱ - هشام الداعی الی الحق حسن بن زید . سلطنت وی در سال ۲۵۲ هـ درری و دیلم بود .
- ۲ - برادر هشام القائم بالحق محمد که در سال ۲۸۸ هـ کشته شد .
- ۳ - المهدی المحسن بن زید بن القائم . این سه نفر از اولاد حسن ع بودند . سپس سه نفر از اولاد
 حسین ع بشرح زیر سلطنت نمودند :
- الناصر الاطروش حسین بن علی . در سال ۳۰۴ از سلطنت خلع و دستگیر شد .
- ۵ - الامام محمد الهادی فرزند ناصر که معزول گردید .

۶ - الثائر لدین الله جعفر بن محمد بن الحسن که بر تمام طبرستان تسلط یافت و در سال ۳۴۵ هـ
 درگذشت و با وفات او سلطنت علویها در طبرستان منقرض گردید . (تاریخ الخلفاء عبدالرحمن
 سیوطی چاپ قاهره ۱۳۵۱ هـ)

طبرستان به لشکر کشی الثائر از کیلان و دیلم به طبرستان در سال ۳۵۰ هـ - ۹۶۱-۶۲ م اشاره مینماید؛ در عین حال دو قطعه سکه ضرب حوسم (یا خوسم) که کوهستانی در آنسوی دیلم و طبرستان است بنام ابوالفضل جعفر الثائر فی الله العلوی بتاریخ ۳۴۱ هـ ۹۵۳ - ۵۲ م، موجود در کابینه سلطنتی است که لم و موزه تاریخ آذربایجان، نشان میدهد که رساله دوم با احتمال قوی همزمان با این تاریخ نوشته شده است. نسخه خطی رساله موجود در کتابخانه آستانه رضوی با خط نسخ خوانا نوشته شده و محتوی ۲۹ صفحه و هر صفحه دارای ۱۹ سطر است و تاریخ تحریر آن ذکر نشده و بنا بر نظر ناشرین روسی مربوط بقرن ۱۳ میلادی است. متن و شرح رساله دوم از حیث موضوع و نقاط مورد سیاحت ابودلف در کتاب انگلیسی مینورسکی به ۷۲ بند یا مقاله تقسیم شده و این شیوه کار ترجمه و مطالعه کتاب را آسانتر ساخته است.

تهران - دیماه ۱۳۴۱

ابوالفضل طباطبائی

مقدمه مینورسکی

- ۱ - ابودلف مسعربن المهلهل نویسنده رساله
- ۲ - کشف رساله دوم
- ۳ - مراجع در باب ابودلف
- ۴ - رساله نخست و مفسرین آن
- ۵ - ملاحظات دیگر در باب رساله نخست
- ۶ - رساله دوم
- ۷ - اشخاصی که ابودلف رساله خود را برای آنها نوشته
- ۸ - نویسنده نسخه خطی رساله و مؤلف .

۱ - مؤلف

مؤلف ، که یکی از تألیفاتش اکنون تحت مطالعه مامیباشد ، ابودلف مسعربن المهلهل الخزر جی الینبوعی است^۱ . خود او میگوید تلخ کامی های وی در کشورش سبب گردید بخارج مسافرت نماید . ولی مطالعات فراوان او در موضوعهای مربوط به عرب يك قسم ضعف احساسات در او منعکس ساخته که اثر بسزائی در روحیه اش باقی گذاشته است .

طرز تصور وعلاقه مندی او به چیزهای شکفت آور نیز نشانه ای از طبع مخصوص مردم جنوب (عربستان) است .

تاریخ تولد و وفات ابودلف بر ما معلوم نیست لکن برای نخستین بار در کمی پیش از سال ۳۳۱ هـ ، ۹۴۳ م ، یعنی هنگام اقامت او در بخارا ، اطلاعاتی در باره اش میشنویم ، در صورتیکه بیشتر فعالیت های او در جریان نیمه دوم قرن چهارم هجری = دهم میلادی ادامه داشته است .

نام ابودلف از یادداشتهای متعدد در مراجع مختلف شناخته شده ، با وجود

۱ - هر چند یکی از بنادر حجاز ینبع نام دارد ولی باید توجه داشت که ابودلف منتسب به ینبوع است .

این شاید دو یا سه جنبه از فعالیت‌های او بطور شایسته تکمیل و انجام نشده است . بعضی ابو دلف را شاعر شناخته‌اند ، برخی او را جهانگرد میدانند و بطوریکه هم اکنون ملاحظه میکنیم خود او مدعی است که در علوم طبیعی تخصص داشته . از تصنیفات جغرافیائی ابودلف رساله‌ای که جهانگردی های مورد ادعای خود را در میان قبائل ترك آسیای مرکزی ، چین و هند در آن شرح داده ، توجه شرق شناسان را مخصوصاً بخود جلب نموده است .

رساله دوم او ، که بمسافرت به قسمتهای غربی و شمالی ایران اختصاص دارد ، تا کنون بهیچوجه مورد مطالعه مخصوص واقع نشده^۱ زیرا با آنکه تمام رساله نخست ابودلف فعلاً در معجم البلدان یا قوت ، (۶۲۳ هـ ۱۲۲۵ م) جلد سوم^۲ صفحه ۴۴۵ تا ۴۵۸ ، یکجائقل شده ولی اطلاعات رساله دوم بطور پراکنده و گاهی هم بدون اشاره بنام مؤلف بیان شده است . خوشبختانه فقط در ۲۰ سال پیش رساله مزبور در دسترس دانشمندان قرار گرفت .

۲ - کشف رساله دوم

در سال ۱۹۲۲ دانشمند ترك بشقیر ا . ز . ولیدی (پروفسور ا . ز . طوغان کنونی) نسخه خطی مهمی در کتابخانه آستانه امام علی الرضا در مشهد خراسان کشف نمود . این کتاب مجموعه‌ای از چهار تصنیف جداگانه بشرح زیر میباشد :
۱ - ترجمه کتاب ابن الفقیه ، که از خلاصه‌ای که بصورت جلد پنجم کتاب Bibliotheca Geographorum Arabicorum de Goeje طبع دوخویه انتشار یافته کاملتر است ولی فقط شامل نصف متن میباشد .^۳
۲ و ۳ - دو رساله از ابو دلف مسعر بن المهلهل ، که در باب آن بتفصیل صحبت خواهیم نمود .

۱ - رساله دوم ابودلف از حیث آمیختگی شگفتی‌ها با حقایق مسلم تا اندازه‌ای به کتاب تهافت‌الالباب ابوحمید اندلسی ، که م . فراند G. Ferrand در سال ۱۹۲۵ (در مجله آسیائی Jour . A S . ۱۹۲۵) منتشر ساخته ، شباهت دارد ، در عین حال شخص اخیر معتدل تر بنظر میرسد و در بیانات خود بیشتر بمنابع کتبی استناد مینماید .

۲ - قسمتی از رساله نخست نیز در کتاب زکریا قزوینی (نیمه دوم قرن هفتم هجری - سیزدهم میلادی) نقل شده . (به آثار البلاد چاپ ووستنفلد Wüstenfeld مراجعه شود)

۳ - برای اطلاع دقیق از رساله جدید ابن الفقیه به مقاله روسی ا . ز . ولیدوف کاشف آن مراجعه شود ؛

« Meshedskaya Rukopis - ibn - al - Fakiha » چاپ ۱۹۴۴ - ج ۱ ص ۴۸ - ۲۴۸ . مقدمه مهم مجموعه را اربابان ابودلف نوشته‌اند وبوسیله کاله P. Kahle در سال ۱۹۳۴ به آلمانی و کوالوسکی Kovalevsky puteshestviye در سال ۱۹۲۶ - ۳۰ بروسی ترجمه شده . قسمتی از کتاب جدید ابن الفقیه نیز بوسیله مینورسکی تحت عنوان مسافرت تمیم بن بحر در میان قبائل اویغور در سال ۱۹۴۸ منتشر شده است .

۴ - متن کاملتری از رساله معروف ابن فضلان راجع بمسافرت او در میان بلغارهای ولگا در سال ۳۱۰ هـ ۹۲۲ م^۱

سه نویسنده: ابن الفقیه - ابن فضلان و ابودلف بهیچوجه باهم مربوط نیستند و فقط در مجموعه‌ای که بدستور مخاطبان ابودلف تهیه شده یکجا جمع شده‌اند. تاکنون نسخه دیگری از این مجموعه^۲ بی تاریخ شناخته نشده و اینجانب در این فکر تردید داشتم که آیا یاقوت که از هر دو رساله ابودلف و ابن فضلان آزادانه نقل نموده و هنگام توقف در مرو از همان نسخه خطی که هفتصد سال بعد بوسیله ا. ز. طوغان در مشهد کشف شده استفاده کرده است؟ در مقابل این نظر باید توجه داشت که در نسخه خطی مشهد شرح مربوط به دماوند بواسطه افتادگی يك سطر نامفهوم است (مقاله ۵۱) در صورتیکه در یاقوت «ج ۲ ص ۶۰۶» آن يك سطر نوشته شده^۳. هرگاه یاقوت آن را از روی حدس اضافه ننموده باشد باید قبول نمود که وی نسخه بهتری قدیمتری در دسترس داشته است^۴. در هر صورت اختلافات موجود در یادداشتهای یاقوت با نسخه مشهد بقدری کم و ناچیز است که میتوان گفت هر دو ی آن ها دست کم از يك نسخه اصلی نقل شده است.

راجع به چاپهای متعدد رساله نخست بعد گفتگو خواهیم نمود. اینجانب برای عکس برداری از رساله دوم از لطف مخصوص دوست خود جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر اسبق فرهنگ ایران سپاسگزارم. در جریان جشن های هزار ساله فردوسی در سال ۱۹۳۴ در مصاحبت ایشان بمشهد رفتم و برای چند لحظه به

۱ - نسخه اصلی و ترجمه روسی این متن در کتاب کوالوسکی بنام - Puteshestviye ibn - Fadlan دیده میشود. این کتاب در سال ۱۹۳۳ بوسیله آکادمی شوروی در ۱۹۲ صفحه با ۳۳ کلیشه چاپ رسیده. کوالوسکی در مقاله خود در مقدمه کتاب تمام قسمتهای اضافی را نقل از نسخه مشهد تحت عنوان «متن جدیدالاكتشاف ابن فضلان» ترجمه نموده که در نشریه: «vesnik derevney istorii, 1938, pp. 56 - 71» انتشار یافته. يك متن با ترجمه آلمانی و شرح تفصیلی نیز بوسیله ولیدی طوغان تحت عنوان - «ibn - Fadlans' Reisebericht» Abhandlungen «D. M. G., vol. xx iv, 3, pp. 337 - 45.» منتشر شده است.

۲ - سطر مزبور میان قسمت پائین صفحه ۱۹۲ / الف و سطر بالای صفحه ۱۹۳ / ب افتاده و اینجانب در مشهد مخصوصاً تفحص نمودم تا شاید آنرا در حاشیه یا جای دیگر کتاب پیدا کنم ولی موفق نشدم.

۳ - خود یاقوت در جلد سوم معجم البلدان صفحه ۴۴۵ رساله ابودلف مربوط به چین و ترکستان را چنین معرفی میکند: «آنچه بتصور آمده در يك کتاب قدیمی خوانده‌ام. (قرأت فی کتاب عتیق ما صورته)» و بدنبال آن مطالبی را که اربابان ابودلف بطور مقدمه بیان نموده‌اند ذکر میکند: «ابودلف بما نوشته است» (این طبقه بندی منابع در ترجمه فراند: «Ferrand» Relations des Voyages, 1913, P. 208 بد تعبیر شده است).

در هر صورت ممکن است یاقوت کلمه «عتیق» را برای مجموعه که بوسیله اربابان ابودلف تهیه شده بکار برده باشد و مقصود او نسخه‌ای که در دسترس داشته نبوده است.

نسخه مهم خطی دست یافتیم و پیش از آنکه در کمبریج بتوانم مندرجات آن را، که مورد علاقه‌ام بود، بررسی نمایم پانزده سال پراز حوادث سپری شد.

نسخه رساله دوم مشهد بجهات زیر دارای اهمیت است:

۱- شامل قسمتهای متعدد و مربوط بهم و مخصوصاً یادداشتهایی است که در یاقوت ذکر نشده و از جهت شرح تاریخی وقایع و ترجمه حال شخصی حائز اهمیت است.

۲- یادداشتهای مرتب و در ردیف هم قرار دارد.

۳- نسخه مزبور ما را معتقد میسازد که یاقوت و زکریا قزوینی بطور ضمنی از آن اقتباس نموده‌اند.

۴- برای مقابله طرز اقتباس دوفرگردآورنده مزبور و قرائت بعضی از نامها و مخصوصاً محل پاره‌ای نقاط مورد تردید بما کمک مینماید.

رو بهمرفته دست کم يك پنجم نسخه مشهد حاوی موضوعات تازه‌ای است، که در اقتباسهای مزبور وجود ندارد، و این وضع از خود آنها بهتر مفهوم میگردد.

۳- منابع

اطلاعات ما در باره ابودلف از سه منبع سرچشمه میگیرد:

۱- نخست مدارك موجود در رساله‌های وی از قبیل تاریخ‌ها - اشاره به فرمانداران معاصر - خط سیر مسافرت و غیره. این مدارك همیشه بطور قطع قابل اعتماد نمی‌باشد ولی در رساله دوم در طرح اساس گزارش محکم کاری شده بطوریکه مانند آن در رساله نخست دیده نمیشود.

راجع به تاریخها و مراجع نکات زیر را میتوان در نظر گرفت:

الف) کمی پیش از سال ۳۳۱ ه / ۹۴۳ م ابودلف برای نخستین بار در دربار نصرین احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ ه / ۹۴۳ م) نمایان شده است. در آن هنگام هیئتی از جانب «قالین بن الشخیر پادشاه چین» برای برقراری وصلت میان دو خانواده سلطنتی به بخارا آمده بود. پادشاه سامانی از دادن دختر خود بیک کافر خودداری نمود، اما رضایت داد که یکی از پسرانش بایک شاهزاده خانم چینی ازدواج کند. هیئت با فرستادگان نصر به سندابیل (کن چو؟) بازگشت. و ابودلف نیز در در این سفر همراه آنان بود.^۱

۱- ابودلف عضو این هیئت نبوده زیرا وی از «خود و فرستادگان» صحبت میکند (نسخه خطی مشهد ص ۱۷۹ / الف)، بنظر ما جمله‌ای که یاقوت (ج ۳ ص ۴۵۲) بیان نموده: «اکنون به گزارش سفیر نصر باز میگردیم» از خود او نبوده و متعلق به مخاطبان ابودلف در رساله نخست نیست زیرا آنها فقط کلمه «وقال» بکار برده‌اند.

نکته مهم تازه‌ای که در نسخه خطی مشهد ملاحظه میشود «ص ۱۷۹/ب»^۱ آنست که نصر در سال ۳۳۱ هـ / ۹۴۳ م پیش از ورود شاهزاده خانم چینئی، در گذشته، سپس شاهدخت بانوح بن نصر (۳۳۱-۴۳ هـ / ۹۴۳-۵۴ م) ازدواج نموده و مادر شاهزاده عبدالملك (که در ۳۴۳-۵۰ هـ / ۹۵۴-۶۱ م سلطنت نمود) گردید.

ابودلف در سندابیل باقی ماند و سپس شخصاً سفر خود را دنبال نمود؛

ب) اشاره به مرگ بجکم (در ۳۲۹ هـ / ۹۴۱ م) (مقاله ۲۹)؛

ج) اشاره به فتح آذربایجان بوسیله مرزبان (مقاله ۳۱) (در حدود سال ۳۳۰ هـ / ۹۴۱ م)؛

د) اشاره به بسط نفوذ کردهای هذبانی در جنوب آذربایجان (در حدود اواخر

قرن سوم هجری = نهم میلادی) و انتشار بعدی آنها در جنوب؛

ه) حمله مردم شهر زور به بیردر ۳۴۱ هـ / ۹۵۲ م؛

و) توقف ابودلف در کرمانشاه در سال ۳۴۰ هـ / ۹۵۱ م (مقاله ۳۳)؛

ز) اشاره به قیام حسویه پیش از سال ۳۴۸ هـ / ۹۵۹ م (مقاله ۳۶)؛

ح) اشاره به مرداوینج، که در سال ۳۲۳ هـ / ۹۳۵ م کشته شده، (مقاله

۴۸)؛

ط) اشاره به دو نفر سرمایه دار در ری در حدود سال ۳۳۳ هـ / ۹۴۴ م

(مقاله ۴۹)؛

ی) اشاره به طاهر علوی در حدود سال ۳۳۱ هـ / ۹۴۳ م (مقاله ۵۲)؛

ک) فرورفتن زمین در خراسان «بدون تاریخ» (مقاله ۵۸)؛

ل) اشاره به اسعد بن ابی یعفر، که یاقوت در تاریخ ۳۴۰ هـ / ۹۵۱ م از او

نام برده، (مقاله ۵۹).

۲- ابن الندیم در کتاب خود الفهرست، که در سال ۳۷۷ هـ / ۹۸۷ م تکمیل شده، از ابودلف بعنوان آشنای شخصی ذکر نموده و راجع به قسمت مربوط بمسافرت های او در میان ترکهای آسیای مرکزی، که کمتر باور کردنی است، چیزی نمیگوید، بلکه فقط در دوجا از او بیان میکند. یکی در هندوستان (ج ۱ ص ۳۴۶-۳۴۷) و دیگری در چین (ج ۱ ص ۳۵۰) و آن دو قسمت هم مبهم و پیچیده است. ما اکنون مطالب آن را تحلیل و بررسی میکنیم:

یکم - متن ابن الندیم دست کم در نسخه چاپی آن آشفته بنظر می آید. مؤلف معبد های مشهور هند را مانند منکیر - مولتان و بامیان شرح میدهد، سپس به معبد طلائی بنام فرج بیت الذهب، یعنی دوباره بهمان معبد مولتان، اشاره میکند، (ابن حوقل ج ۱ ص ۲۲۸) و اضافه مینماید که در باره مشخصات آن اختلاف نظر وجود

۱- معلوم نیست این خبر از خود ابودلف است یا اربابان او آنرا افزوده اند.

داشته و بعضی می‌گفتند از سنگ ساخته شده و فقط از اینجهت طلائی نامیده شده است که عربها یکصد بار طلا از آن بیرون برده‌اند.

(الف) سپس چنین بیان می‌کند: «ابودلف ینبوعی، که یکنفر چهانگرد بود، بمن گفت معبد طلائی آن معبد (که او توصیف نموده) نیست و معبد حقیقی در جلگه های هند واقع و متعلق به ناحیه مکران (مولتان؟) و قندهار (گنداره) میباشد و فقط هندوهای مخلص و زاهد میتوانند بآن دست یابند. این معبد از طلا ساخته شده و طول و عرض آن هریک هفت ذراع و بلندی آن ۱۲ ذراع میباشد. بنای آن از اقسام مختلف سنگ یشم پوشیده شده و درون آن بت هائی از یاقوت و سنگهای عجیب و گرانبهای دیگر قرار دارد که از دانه های مروارید، که هریک باندازه یک تخم پرند یا بزرگتر است، پوشیده شده است».

(ب) ابودلف از اشخاص «طرف اعتماد» شنیده است که باران بر معبد مزبور نمی‌بارد.

(ج) بعضی از هندیها راجع به معجزه شفا بخش داخل معبد برایش تعریف نموده اند.

(د) هنگامی که ابودلف در اطراف این معما بحث مینمود عقاید مختلفی اظهار می‌شد و بعضی از برهمنائی‌ها می‌گفتند «بت» در فضا آویزان است.

(ه) ابودلف میگفت معبد طلائی دیسگری در قمار (خمر در هند و چین) وجود دارد.

(و) یکنفر مورد اعتماد به ابودلف گفته است که خانه طلائی سومی هم در چنف (چمپا در جنوب انام)، کوچکتر از معبد دومی، موجود است ولی بسیار قدیمی است و بت های داخل آن به پرسش‌ها جواب می‌گویند.

(ز) ابودلف میگوید: «هنگامی که در کشور هند داخل معبد بودم پادشاه صاحب چنف (الملك المملك) لاجین نامیده میشد».

ابن الندیم پس از بیان هفت نکته اضافه مینماید: «راهب نجرانی میگفت اکنون پادشاه چنف در انام جنوبی لوقین شاه است (يعرف بملك لوقین)، وی به چنف رفته آنجا را ویران ساخت و مردم را زیر فرمان خود درآورد».

لوقین و لاجین برخلاف شباهت ظاهری با یکدیگر تفاوت دارند. لوقین (*لوقین) در تونک کینگ بنام لنگ پین شناخته شده است. ولی کودس M.G. Coedès

بمن اظهار داشت که لنگ پین از سال ۶۲۱ م بیعد دیگر پایتخت کشور تحت الحمایه انام نبوده و در اواخر قرن هفتم نام آن از نوشتجات چین محو گردیده است. اینجانب فقط میتوانم قبول نمایم که ممکن است این نام در میان دریانوردان باقی مانده و نشانی بندر گاه نبوده بلکه مقصود از آن تنک کینگ بوده است. چمپا (انام جنوبی امروز)

در خلال سالهای ۷۸۰ و ۹۸۲ میلادی شامل استانهای وابسته به انام شمالی بودولی در سال ۹۸۲ م له هوآن پادشاه انام (دی کوویت) به چمپا حمله برد و بیاتخت آن رسید. اینها وقایعی بود که راهب نجرانی وابن الندیم در الفهرست (که در سال ۹۸۷ م نوشته شده) بدان اشاره نموده‌اند. ولی کمان میرود مسافرت ابودلف در حدود سال ۹۵۰ میلادی انجام شده، ولاجین بگفته او باتصحیح مشابه با نامهای لوفین یا لوفین قابل تطبیق نمیباشد. آقای کodus توجه مرا باین نکته معطوف ساخت که در سالهای ۹۴۲-۹۵۲ م راجندرورمان اهل خمر (قمار) همسایه غربی چمپا بدانجا حمله برد، و ممکن است لاجین اشاره بقسمت اول نام او (راجن) باشد. هر چند حمله راجندرورمان ظاهراً جنبه تأدیبی داشته^۱، این پذیرش ممکن است حق را بجانب ابودلف بدهد^۲.

راجع به معبد مولتان ابودلف شخصاً در رساله خود (نسخه خطی مشهد ص ۱۹۲/الف) آن را اینطور توصیف میکند:

«گفته میشود این معبد ۳۰۰ ذراع ارتفاع دارد در صورتیکه بلندی بت آن بتنهائی ۱۰۰ ذراع وبفاصله ۲۰۰ ذراع ازسقف گنبد و در ارتفاع زیادی بر بالای زمین آویزان است».

ارباب ابودلف که رساله برای او نوشته شده این یادداشت را بمطلب مزبور میافزاید: «این موضوع از چیزهائی است که ابودلف بطور اطمینان بخش آن را بیان نموده زیرا المدائنی در کتاب خود فتوح السندوالهند در توصیف این بت میگوید طول آن (ظاهراً مقصود ارتفاع مجسمه است) فقط ۲۰ ذراع میباشد». قابل توجه آنکه ابودلف در مذاکره خصوصی خود راجع بمکان آن اطلاع مبهم داده و گفته است: «درمکران وقندهار واقع است» و شاید منظور او مولتان و گندهاره بوده (شهر اخیر یکی از سه محلی است که در عربی قندهار نامیده میشود). او تا قسمت قابل دسترس معبد به مؤمنین و مریدان نخبه و نسبت بمابقی بشایعات اعتماد نموده است. بنظر مار کوارت Marquart گزارش زبانی، که به ابن الندیم داده شده، اظهارات خود ابودلف میباشد چنانکه در رساله نخست، که منتسب باو است نیز مشخص گردیده، ولی این نظر قابل قبول نیست.

دوم - مقاله مربوط به چین در الفهرست شامل یادداشتهای مأخوذ از منابع مختلف است:

- ۱- در این متن گفته شده است مسافر مامطالبی در باره لاجین واقع در هند (نه در چمپا) شنیده است. از طرف دیگر ابودلف کله واقع در شبه جزیره مالایا را نخستین شهر هند قلمداد نموده. بهرهرزاور Rohr Sauer ص ۳۰ مراجعه شود.
- ۲- بکتاب L'Asie Orientale نگارش گروسه Grousset / ۱۹۴۱ ص ۲۷۰ - ۳۹۸ و مقاله خانم اوبویه Mlle Ouboyer مراجعه شود.

(الف) ابودلف ینیوئی میگوید: «پایتخت پادشاه بزرگ خمدان (سنگنفو) میباشد در صورتیکه شهر بازرگانان و محل کالای بازرگانی خنفو (کانتن) نام دارد و بطول چهل فرسخ است».

(ب) (یادداشت ابن الندیم): «اینطور نیست زیرا راهب نجرانی میگوید شهر کوچکتر از آنست».

(ج) دیگری میگوید که در چین ۳۰۰ شهر وجود دارد^۱ و بر هر پنجاه شهر يك پادشاه که از جانب بغپور تعیین شده حکومت میکند. میان شهرها و رسنو و بانصوا قرارداد دارد. فاصله میان ارمابیل (در بلوچستان؟) تا بانصوا دوماه میباشد و بانصوا در نزدیکی تبت - ترکستان و تغرغز واقع است.

(د) الشیله (کره) قسمتی از چین است.

(ه) شخصی بمن گفت که اندلس در شمال شرقی «چین» واقع است. (ابن اندلس یا منس ایالتی است واقع در منچوری و ارتباطی با اندلس اسپانیا ندارد. مکتب مینورسکی راجع به مروزی ص ۸۷ - ۸ رجوع شود).

این مقاله با یادداشتهای گوناگون نقل از مجموعه های مربوط به گزارش های جاری در باب چین پایان می یابد. مجموعه های مزبور عبارت از منابع مشترک جغرافی دانها و داستان سراپان اسلامی است.^۲ بطوریکه ملاحظه میکنیم یگانه چیزی که در این قسمت به ابودلف نسبت داده شده از طرف خود ابن الندیم رد شده است. این بررسی و تحلیل چیزی بر اعتماد ما باصالت گفته های ابودلف با مقایسه آن با رساله نخست نمی افزاید.

۳- سومین مأخذ مهم درباره ابودلف شرح مبسوطی است که در یتیمه الدهر ثعالبی^۳ (چاپ دمشق ۱۳۰۴ ه / ۱۸۸۷ م ج ۳ ص ۱۷۴-۹۴) نقل شده. ثعالبی (۳۵۰-۴۲۹ ه / ۹۶۱-۱۰۳۸ م)، متعلق به يك نسل بلافاصله پس از ابودلف میباشد و ظاهراً با کسانی که جهانگرد ما را دیده بودند برخورد نموده است. یادداشت یتیمه از فعالیتهای شعری ابودلف^۴ نقل مینماید و خصوصیات او و محیطش را روشن می سازد.

مؤلف یتیمه ابودلف را مسعر بن المثلهل الخزرجی الیمبوعی خوانده و او را

۱- شرف الدین مروزی فصل ۸ ص ۲۳ : ۳۶۰ شهر.

۲- برای اطلاع از این مجموعه ها (اخبار السند والهند - اخبار الخراسان و غیره) به فهرست مروزی تحت عنوان «اخبار» اثر مینورسکی و همچنین «اخبار چین بقلم» سوازه : Sauvaget, Relations de la Chine 1948, P. XX مراجعه شود.

۳- یاقوت چندین بار به جنبه شاعری ابودلف اشاره میکند : (ج ۲ ص ۶۰۷ - ج ۳ ص

۳۵۶ - ج ۴ ص ۱۶۲) ولی هیچیک از اشعار او را نقل نمینماید و در جلد سوم ص ۲۴۰ او را ادیب می خواند.

«شاعری بسیار شوخ و بانث ط می‌راند» که با تیغ نیز خود صله و هدایا می‌خواست. وی در حدود نود سال زیست کرده و زندگانی را در میان خوشی، مهمان‌نوازی - جهانگردی و مسافرت‌های دشوار گذرانده و با کوله خوراکی خود در مساجد منزل می‌کرده و بمطالعه و خدمات ادبی می‌پرداخته وی معمولاً در خدمت و مصاحبت صاحب ، (اسمعیل بن عباد) بوده و پس از آنکه بر جمع مصاحبان و پیروان او افزوده شد همچنان در خدمتش بود و در خانه صاحب امرار معاش مینمود. او برای مسافرت‌های خود توصیه نامه های کتبی از صاحب می‌گرفت و مانند برات نقدی (سفانج = سفته‌ها) برای رفع احتیاجات خود از آن استفاده مینمود .

«صاحب با استعداد خارق العاده خود عبارات و اصطلاحات عامیانه مخصوص گدایان و دغل بازان را حفظ کرده و اطلاعات زیاد ابودلف را درباره آنها می‌ستود»^۲ ابودلف بتقلید از احنف‌المکبری^۳ قصیده‌ای را برای صاحب ساخت و در آن نکات ظریف زبان عامیانه را گنجانده و بمردم پست و دغل (بنی ساسان- مترجم) اشاره نموده و اصطلاحات و عبارات مختلف آنان را شرح داده است . وی سعی نموده است در قصیده خود المطیع لله خلیفه عباسی را در ردیف آنها قرار دهد و یک تفسیر جامع و کامل نیز باین قصیده افزوده است . صاحب از قصیده مزبور بسیار خشنود شده بود بطوریکه همه آن را حفظ نموده و به ابودلف نیز صله میداد .^۴

ثعالبی علاوه بر اشعار دیگر ابودلف که اشخاص مختلف باو نسبت داده‌اند قصیده مزبور را در ۱۹۳ بیت نقل نموده است . از جمله ناقلین بدیع الزمان همدانی معروف است ، (۳۵۸ - ۹۸ هـ / ۹۶۸ - ۱۰۰۷ م) که در بعضی موارد ابودلف را به ابوالفتح اسکندری تشبیه کرده ، ولی در باب گواهی ثعالبی نسبت به تحفه‌های ادبی ابو دلف مدرک قطعی در دست نداریم و کسانی که اخبار ابودلف را برای

۱- به‌آدام متز در کتاب تمدن اسلامی: A. Metz Die Renaissance des Islam, 1922

که ترجمه مختصر و ناقص یتیمه را نوشته مراجعه شود . دانشمندانی که با محبت به استعلامات اینجانب در باب عبارات و اشارات دشوار یادداشت‌های بعدی پاسخ داده‌اند در تفسیر های خود نظر های مختلف دارند و ترجمه اینجانب قطعی نمیشد .

۲- بمقیده و . ۱ . ایوانف نام بنو ساسان «گدایان و مردم پست» ممکن است با واژه فارسی «ساس» مربوط باشد که جمع آن ساسان و هم نام بابلیاگان ساسانیان است . بطوریکه ویلیام مارش M. William M. arçais توضیح میدهد حتی ریشه عربی «کدی» که کلمه المکدی» از آن گرفته شده با کلمه فارسی «کدا» ارتباط دارد .

۳- ابوالحسن عقیل بن محمد المکبری در بغداد میزیست ولی وابسته به جرگه ادبی صاحب بود . «یتیمه ج م ص ۸۸ و ۲۸۵» .

۴- ل . ل . ترویتسکایا A. L. Troitskaya بعضی از کلمات قصیده را با واژه های مورد استعمال دزدان «ساسیان» که در یک نسخه خطی فارسی بتاریخ ۷۴۵ هـ / ۱۳۴۴ م نوشته شده شرح داده است .

ثعالبی نقل نموده اند متعددند وقاعدتاً آنها میبایستی شخصاً ابودلف را شناخته باشند^۱ و این خود نشانه‌ای از موقعیت تقدیر آمیز او در میان معاصرینش بشمار می آید. از طرفی ثعالبی راجع به رساله‌های ابودلف چیزی نمیگوید. رویهمرفته در باره ابودلف، صرفنظر از ذوق شعری، بیشتر به خشونت و تندی قضاوت شده است. حتی از بابانی که او رساله‌های خود را بآنها تقدیم داشته چندین بار راستگوئی او را در ملاحظات خود تردید نموده اند. یادداشتهای آنها ضمیمه متن نسخه صحیح رساله میباشد (بمن مقالات ۵ و ۳۳ و ۴۹ رجوع شود). مؤلف الفهرست اظهار ابودلف را در باب طول پایتخت چین رد نموده است. یاقوت نیز در آخر شرح مربوط به «شیز» (ج ۳ ص ۳۵۸) مینویسد: «همه این اطلاعات از ناحیه ابودلف مسعربن المهلهل داده شده و اوعات داشته است داستانهای پرت و دروغ (الشريد والكذب) خود را بسراید و من فقط آنها را همانگونه که یافته‌ام نقل نمودم و تنها خدا دانای کل است».

رویهمرفته بسیاری از این موشکافی‌ها را باید منصفانه دانست و چنانکه خواهیم دید رساله دوم بطور قابل ملاحظه ملایم‌تر و حتی افسانه‌هایی که در آن نقل شده، بر پایه شایعات میان عامه، استوار است.

۴- رساله نخست ابودلف و مفسرین آن

رساله‌های ابودلف بوسیله بروکلمان در تاریخ ادبیات عرب:

«Brokelman's Gesch d. arab. Litteratur, 1, 228 supplement,

» 1, 151, 404 و بوسیله روهرزاور: «A. Rohr Sauer» در رساله جدیدوی بررسی

شده و مافقط به بررسیهای مهمی که بر اساس متن اصلی شده است میپردازیم:

۱- ۱۸۴۲ ف. ووستنفلد،

(F. Wüstenfeld, des Abudulaf ... Bericht über die türkischen Horden, in Zeit, für vergleichende Erdkunde, II, 205, 7)

که فقط عبارت از ترجمه متن ناقص رساله نخست است، که در یکی از نسخه‌های

خطی زکریا قزوینی یافت شده. نسخه‌های خطی قزوینی از حیث مطالب باهم اختلاف دارد

(به: Ruska, Kazwinistudien, in der Islam, 1913, I, 14-66,

62 - III, 236 مراجعه شود) و اشکالی در بر دارد که محتاج به توضیح بیشتر

است: نکته قابل توجه آنست که یاقوت شاید یگانه کسی باشد^۲ که شخصاً از

۱- ابوالفضل الهمدانی (در ۳۹۸ هـ / ۱۰۰۷ وفات یافته) سه بیت و عیون بن

حسین الهمدانی ۴ بیت و ابوعلی محمد المعمر البلیخی ۴ بیت و بدیع الزمان الهمدانی سه بیت

نقل نموده اند (میثورسکی ابوالفضل همدانی و بدیع الزمان همدانی را دو شخص متفاوت دانسته در صورتیکه هر دو نام متعلق بیک نفر است - مترجم)

۲- شاید بجز از احمد طوسی نقل نموده که نسخه‌های خطی او در دسترس اینجانب

نمی باشد. طوسی کتاب خود را به طغرل بن ارسلان (۵۷۱ - ۹۰ هـ / ۱۱۲۵ - ۹۶ م) تقدیم نموده است.

کتاب قدیمی « کتاب عتیق »، یعنی متن های مشابه با آنچه در نسخه خطی مشهد موجود است، آگاه بوده.

۲ - ۱۸۴۵ - ترجمه لائین از ترکیب متن های زکریا قزوینی و یاقوت که فون اشلوتزر بشکل رساله به دانشگاه برلن تقدیم نموده :

« C. von Schlözer, Abu Dolaf ben Mohalhal de itinere Asia-tico commentarius ».

۳ - ۱۸۶۸ - و. و. کریگوریف راجع به ابو دلف جهانگرد عرب و گردش او در آسیای مرکزی :

« V. V. Grigoriev, Ob. arabskom puleshestvennike Abu Dolefe, »
در « Zhurnal Ministerstva Narodn. Prosveshcheniya, 1872, vol: 143, pp. 1-45 ».

نویسنده در بررسی تفصیلی خود در باب حقیقت مسافرت های ابودلف نتیجه منفی میگیرد. با وجود این قبول دارد (ص ۱۹) که مسافرت به سندابیل غیرممکن نبوده و بطور آزمایش این شهر را با سوشو (« شاید در تقاطع سندابور و قندابیل باشد ») یکی قلمداد می کند. کریگوریف نیز متن الفهرست را تحلیل نموده و پنداشته است که در بیان ابن الندیم، « بجز سطر اول مربوط به خمدن (یا خمدان) و خنکوا (یا خنفو) مابقی، مشکل متعلق به ابودلف باشد ». برای بیان نقاطی که او شرح میدهد احتیاجی به سفر بآنسوی سیراف نیست: « اما او حتی در این دو سطر هم از ذکر دروغهائی مانند دروغ چهل فرسخ طول خنکوا خود داری نکرده است ».

۴ - ۱۹۰۳ - مارکوارت :

« Marquart. Osteuropäische und Ostasiatische Streifzüge, 74 - 95, 500 - 2. »

وی میگوید هر کس خط سیر ابودلف را در نقشه نشانگذاری کند بیدرنک از گردشهای چلیپائی و عجیب او، به تبت، به مرز چین، به حوضه رود چو، بمنطقه ابرتیش و به حوضه رود تریم، دوچار حیرت و سرگیجه میشود. مارکوارت (ص ۵۰۰) میگوید منظورش این بوده که: « پایه استواری برای مو شکافی این گزارش قابل بحث بدست آورد و علاوه بر آن مقصد (صاحب سفر) را که سندابیل پایتخت چین بوده تعیین نماید ». مارکوارت تاریخ عزیمت هیئت را به چین که ابودلف بآن پیوسته است بطور تقریب سال ۳۳۱ ه / ۹۴۱ م تعیین کرده و سندابیل

۱ - همچنین به بحث انتقادی مارکوارت نسبت به توضیحات ابودلف در باب کاشفر مراجعه شود :

را با کنچو پایتخت اویغورهای غربی یکی دانسته است^۱.

۴ - ۱۹۱۵ - مارکوارت در شرحی که بمناسبت جشن تولد ساخاو نوشته :

« Festschrift für E. Sachau, p. 22 »

قصد خود را بر تجدید نظر در مسئله ابودلف اعلام داشته و خواسته است در برابر گزارش ساختگی در باره ترکها اصالت اظهارات ابودلف را ، آنچنانکه در بیانات ابن الندیم راجع به معبد طلائئ و چین آمده است ، نمایان سازد . مارکوارت طرح خود را اجرا ننموده^۲ ولی بر ما معلوم است که مخاطبان ابودلف در رساله نخست کاملاً باین حقیقت وقوف یافته‌اند که رساله مزبور را از ابودلف گرفته‌اند^۳ . ما نیز نمیتوانیم به صحت اظهارات زبانی ابودلف به ابن‌الندیم اعتماد کنیم . زیرا بطوریکه ملاحظه نمودیم خود ابن‌الندیم یکی از آنها را ، با توجه به بیان صحیح راهب نجرانی ، رد کرده‌است . از سایر اظهارات ابودلف نیز چنین برمی‌آید کداو فقط از شایعات (صفحه ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ ملاحظه شود) ، و شاید چند سال پس از بازگشت از شرق ، سخن گفته است

۵ - ۱۹۳۹ - ۱ . فون روهر زاور :

«A. von Rohr - Sauer: Der Abudulaf Bericht über seine Reise nach Turkestan, China und Indien, neu übersetzt und untersucht, Bonn, 1939, 72 pp. »

این رساله که با دقت نوشته شده بر پایه متن نسخه خطی مشهود است که بوسیله ا. ز. ولیدی کشف گردیده . مؤلف در پایان توجه خود را (ص ۷۲ - ۷۳) به یافتن نامهای بموازات نامهای مذکور در رساله نخست معطوف ساخته است . این تمایل مشکل بزرگ تناقضات را در باره سفر ابودلف پیچیده‌تر می‌سازد و ما ناچاریم بامقایسه با رساله دوم قضاوت سخت گریگوروف و مارکوارت را نسبت بآن بپذیریم . دکتر روهر زاور در مقدمه رساله خود می‌گوید برایش غیر ممکن است ، حتی پس از بررسی ، روی گزارش ابودلف بیک نتیجه قطعی برسد اما امیدوار است رساله‌اش « تا اندازه‌ای به حل مشکل کمک نماید » .

در واقع نتیجه بررسی‌های او در این رساله با نتیجه‌ای که پیشینیان او گرفته‌اند

۱ - بملاحظات بارتولد در دائرة المعارف اسلامی مراجعه شود .

Bartold's remarks in E. I.

۲ - بجز آنچه که در مقاله خود تحت عنوان سرزمینهای قطبی راجع به مسافرت ابودلف ؛ کیمیاگر و شاعر قرن یازدهم ، به چین بیان نموده ؛

« Arktische Länder » in Ungar Jahrbücher , IV/4 , 1924 , 393 » .

۳ - همچنین ذیل صفحه ۲۹ نظیر این علاقه را که ابودلف در باب معدن شناسی نشان داده است ملاحظه نمائید .

چندان تفاوت ندارد زیرا وی نسبت به خصوصیات عجیب رسالهٔ ابودلف توضیحی نداده در صورتیکه شخصاً (ص ۷۱) قبول دارد که ابودلف میتوانست در بخارا مواد پرارزشی راجع به جغرافیای ترکستان، چین و هند بدست آورد . . .

در این باب قابل توجه است بخاطر آوریم که چون ابودلف کمی پیش از ۳۳۱ هـ / ۹۴۳ م در بخارا بوده توانسته است از کتاب جغرافیائی جیهانی، که هنگام کودکی شاه نصر بن احمد عهده دار نیابت سلطنت بوده، (۹۱۴ - ۹۴۳) اطلاعاتی بدست بیاورد.^۱

همانطور که اینجانب سعی نموده‌ام در کتابهای خود راجع به «حدودالعالم» و «طبایع الحیوان» مروری توضیح بدهم کتاب جیهانی شامل شرح مبسوطی در باب ترکهای آسیای مرکزی بوده. این تصنیف مفقود شده و اکنون در دسترس نمیباشد ولی مطالب مربوطه در حدودالعالم و کتاب مروری و گردیزی باستاند آن میباشد.

مسافرین بخارا بمقصد چین باحتمال زیاد بیشتر جادهٔ فرغانه - کاشغر سپس شاجو را می‌پیمودند. شهر اخیر همیشه بمنزله دروازه راهنمای چین بشمار میرفته. اما در متن ابودلف نشان داده نمیشود که وی از این راه به چین رفته باشد. در عین حال نام قبایلی را که از میان آنها گذشته درهم برهم ذکر نموده و اطلاعات خیالی و عجیبی در باب مسافت‌ها و سایر جزئیات داده است. ما نامهای مزبور را بتریبی که خود ابودلف بیا فرمول: «سپس آمدیم به . . .» يك يك تعیین نموده است، نقل میکنیم و در بین‌الهللین () بترجمهٔ خود از حدودالعالم اشاره مینمائیم:

الف (قبيله خرگاه (خرگاه نام فارسی منطقه کاشغراست. به کتاب حدود - العالم بند ۱۳ تحت عنوان یغما رجوع شود).

ب (نجا (شاید یغما باشد. «بند ۱۳» و آن میان فرغانه و کاشغر واقع است) به طخطاخ باج می‌دهد (شاید طمغاچ باشد چنانکه مسلمانان معمولاً امپراطور چین را باین نام میخواندند).

ج (بجنناک (یچنق «بند ۲» نزدیک کوههای اورال).

د (جکل (چکل «بند ۱۶» در شمال دریاچه ایسک کل).

هـ (تفراج (شاید* بفراج باشد، که پادشاه یغما در کاشغر بوده. به حدودالعالم صفحه ۲۰ رجوع شود).

و (تبت (تبت «بند ۱۱» شاید اثر باقیمانده از تبتی‌ها در ترکستان چین باشد).

۱- پروفور ا. فون مزیک A. von Mzik (OLZ, 1942 No 5 pp. 240-42) در بررسی رسالهٔ دکتر روهر زاور وضع ملایم نویسنده را نسبت به بیانات ابودلف در باب چین و هند انتقاد مینماید و میگوید:

« بهیچوجه نمی‌توان خود را باین قانع ساخت که این راه تصویر مجمل سفری باشد که بعداً تنظیم شده یعنی تحت تأثیر فقدان حافظه یا عدم توانائی در نسخه‌برداری باین صورت درآمده باشد. و همچنین نمیتوان گفت که متن مخدوش است. »

- ز (کیماک) («بند ۱۸» واقع در ایرتش) .
 ح (غز) («بند ۱۹» میان ایرتش و ولگا) .
 ط (طفرغز) («بند ۱۲» اویغورها شاید در جایگاه بعدی خود در ترفان) .
 ی (خرخر) («بند ۱۴» محلی در جهت دریاچه بیکل) .
 ک (خرنخ) («بند ۱۵» قرلق در امتداد تین شن و نزدیک ایسک کل) .
 ل (ختلخ) («ختلخ یا قتلخ نامعلوم است ») .
 م (ختیان) (بنابر مارکوارت: 82, Streifzüge شاید قتی یا کتان منچوری باشد) .
 ن (جایگاه بهی) (مکانی باین نام در ترکستان چین در غرب کچه موجود است) .
 س (قلیب) (قریب صحیحی برای آن بدست نیامد . به مارکوارت ص ۸۴ رجوع شود) .

سپس محل مرز را بنام مقام الباب ذکر نموده که در شنزار واقعست ، آنگاه به وادالمقام یا سندابیل اشاره کرده است . جایگاه نخست باید با شاجو («شهرشن») یکی باشد . مکان دوم نیز ممکن است به منطقه شچو و بخصوص دژ کیه - یو کوان مربوط باشد (که در ۱۷ میلی شمال غرب شچو واقع است) . محل مزبور مبدأ عزیمت مسافرین به چین یا به غرب است . در اینخصوص بکتاب تحقیقات قرون وسطی نگارش برتس شنایدر Bretschneider : ص ۱۷۷ رجوع شود .
 سندابیل (نام صغدی ؟) از طرف مارکوارت : ص ۸۸ با کنچو پایتخت اویغور تطبیق شده . فقط این سه نام اخیر یک سری منزلگاه احتمالی را تشکیل می دهند .

۵ - ملاحظات دیگر در باب رساله نخست

از نسخه خطی مشهد چنین استنباط می شود که فرستاده های نصر بن احمد پس از مرگ امیر (۳۳۱ هـ / ۹۴۳ م) از سندابیل به بخارا باز گشتند در صورتیکه ابودلف مدتی در سندابیل توقف نمود و سپس برای رسیدن به کله (کده واقع در شبه جزیره مالایا ۱) بسوی کرانه عزیمت نمود . پس از این قلمفرسائی مهم در رساله ابودلف مؤلف پیش از آنکه راجع به پایتخت کابل بنام طابان^۱ چیزی بگوید بتوصیف بیمورد نقاط مختلف هند پرداخته . سپس از آنجا به عقب بسوی مندرافتان در نزدیکی سیلان جسته و ناگهان از مولتان واقع در شمال هند سر در می آورد . ما لازم نمیدانیم روی این گردشهای خیالی و نفس گیر زیاد بحث کنیم ، فقط می توانیم مجدداً بروابط شخصی ابودلف با مؤلف الفهرست (به صفحه ۱۵ رجوع شود) اشاره نمائیم که هیچگونه اطلاع شخصی

۱ - ابن طابان شاید اشاره به طابران باشد که ابن خرداذبه ، ص ۵۵ ، می گوید در ده فرسخی جنوب فهرج واقع در مکران است . در شرح مقاله ۱۸ به تیز و مکران اشاره شده و شاید ابودلف گمان کرده است مکران از توابع کابل میباشد . راجع به اشتباه بزرگ سفرنامه های عرب در خصوص بلوچستان به کتاب ایرانشهر ، ص ۱۸۵ ، نگارش مارکوارت مراجعه شود .

در باب معبد مولتان نمی‌دهد .

جهانگردان دیگر مسلمان از فرمانداران مولتان و منصوره بطور جدا گانه سخن می‌گویند ولی بنابر ابودلف، یحیی بن محمد اموی (هنوز شناخته نشده . به روهرزاور ص ۶۹ مراجعه شود) بر تمام سند حکمفرمائی می‌کرد . چیزی که برای يك مسافر عرب قابل گذشت نیست اشتباهی است که او در اصل این امیر نموده . مسعودی (ج ۱ ص ۳۸۷) ، که ابومنذر عمر بن عبدالعزیز امیر منصوره را ملاقات نموده مخصوصاً با اختلاط خاندان سلطنتی او، که به هبار بن اسود منتهی میشود (ابن حوقل ص ۲۲۹-۲۳۱) و به بنی عمر بن عبدالعزیز القرشی معروف است، با عمر بن عبدالعزیز بن مروان اموی نظر مخالف دارد .

ابودلف از منصوره بسوی بغاین (تغاین یا نغاین؟) می‌رود و میگوید: «اینجا شهر (یا کشور) وسیعی است و مردم آن به اموی‌ها (به جمله بالا مراجعه شود) و به متولی معبد طلائئ خراج میدهند . این يك خانه طلائئ است که در دشت و در چهار فرسخی (يك جمله سفید است) واقع شده . خانه مزبور عبادتگاه هندی‌ها و زردشتیان است . این دشت یا بیابان ، دشت زردشت بزرگ مجوس است . ساکنین آن می‌گویند هر گاه کسی برای بدست آوردن قدرت از این دشت عزیمت نماید ممکن نیست شکست بخورد . علی‌رغم نظر نخست درباره خانه طلائئ مولتان که ابودلف مجدداً بآن اشاره میکند یکباره متوجه میشویم که در اینجا منظور او از خانه مزبور چیز دیگری است که در قسمتهای شمالی معبد زردشتی بهیچوجه وجود ندارد و اشاره به وجود برف نشان می‌دهد که محل مزبور منطقه بسیار شمالی و کوهستانی میباشد . ولی هر گاه این مکان در هند نبوده چگونه امکان داشتد است خراج به اموی‌ها بپردازد ؟

چون نویسنده از بغاین به شهر داور (یعنی زمین داور در هیلمند) مسافرت نموده برای این قسمت میتوانیم فقط افغانستان را در نظر بگیریم .

خبر فاتحین شکست ناپذیر که از « دشت زردشت » قیام کنند نیز از الهامات صفاریان است زیرا صفاریان با زمین داور زیاد سروکار داشتند . با این سرهم بندی باین نتیجه می‌رسیم که شاید ابودلف معبد معروف خدای زون را که در زمین داور برپا میباشد با خانه طلائئ واقع در مولتان اشتباه کرده است . (بشرح مربوط به زون در دائرة المعارف اسلامی بقلم مینورسکی رجوع شود) . بطور تحقیق منطقه معبد هیچگونه ارتباطی با امرای مولتان و منصوره ندارد .

منزلهای بعد از شهر داور عبارتند از تینین (*بغنین) ^۱ و غزنین . قسمت بسیار جالب توجه این خط سیر آنست که از يك سو از شمال بجنوب می‌گذرد . سپس بغاین (که بواسطه الف با بغنین تفاوت دارد) که ظاهرأ کمی دورتر و در جهت شمالی واقع

۱- یا قوت این شکل نقل نموده ولی در نسخه خطی مشهد نام این مکان مشخص نیست و فقط حروف س. ف. ت. بنظر رسید .

است. ممکن است بر سبیل آزمایش آن را در خوابین جستجو نمود. این مکان بقول بیهقی یکی از استانهای غور و متصل به بست و زمین داور بوده. (حدود العالم ص ۳۴۶) ۱. بنابراین عبور از منصوره به بغاین تا اندازه‌ای مورد تردید است. بنابر ابودلف دو راه از غزنین منشعب میشود. یکی بر است (در جهت شمالی) بطرف بامیان، ختلان و خراسان و دیگری به جنوب (غرب) بسوی بست و سیستان (ابودلف با تغییر خط سیر خود میبایستی قاعدتاً راه اخیر را پیموده باشد).

مشخصات ابوجعفر محمد بن احمد بن لیت امیر سیستان که گریگور یف و حتی مارکوارث را دوچار اشکال نموده در شرح حال رودکی و بخصوص در تاریخ قدیم سیستان (چاپ ۱۳۱۴ هـ ش/ ۱۹۳۵ م تهران) بثبوت رسیده است. در واقع نام امیر بطوریکه در مسکوکات اوقید شده ابوجعفر احمد بن محمد بوده. در اینخصوص بکتاب ضرب مسکوک خاندان دوم صفاریان در سیستان نگارش ج واکر. چاپ نیویورک ۱۹۳۶- ص ۲۵-۳۸ رجوع شود به:

«J. Walker, The Coinage of the Second Saffarid Dynasty in Sistan, New York, 1936, pp. 25-38».

محمد بن خلف بن لیت پدر احمد با خاندان صفاریان (مربوط به بست) نسبت در داشت و طاهرو یعقوب دوم نوه‌های عمرو بن لیت و نواب سلطنت با او همراهی مینمودند. یعقوب دوم خواهر خود بانو را به محمد داده بود و در ۹ جمادی سال ۲۹۲ هـ/ ۱۸ آوریل ۹۰۵ م فرزندی از ایشان بدنیا آمد که ابوجعفر احمد نامیده شد. وی در ۱۸ محرم ۳۳۱ هـ/ ۸ مه ۹۴۳ م بسمت امیر سیستان برقرار شد و در ۲ ربیع الاول ۳۵۲ هـ/ ۳۱ مارس ۹۶۳ م بقتل رسید: (تاریخ سیستان ص ۳۱۰-۳۲۶ و ۳۷۸). علیرغم نادرست بودن نسب نامه پسر و مادر این یگانه جمله صحیح و استوار است که در تمام رساله دیده میشود و تاریخهای مربوط به ابوجعفر با تاریخ فعالیتهای ابودلف که از رساله دوم دریافتیم مطابقت دارد (بصفحه ۱۴ رجوع شود).

میتوان حدس زد که ابودلف بجای مسافرت به سیستان از هند از راه بخارا به زمین داور سفر کرده باشد^۲ چون روابط سامانیان با ابوجعفر بسیار خوب بوده چنین سفری کاملاً معمولی و طبیعی بنظر می‌رسد. بقیه قسمتهای مسافرت: (سندابیل - کله - هند) هنوز سخت مورد تردید است^۳.

۶- رساله دوم ابودلف

رساله دوم، که در نسخه خطی مشهد بلافاصله بدنبال رساله نخست آمده و اصالت

۱- در نسخه خطی بغاین عبارت از بخلان واقع در شمال افغانستان میان خلم و بامیان است.

۲- ابن حدس با استنتاج فون مزیک وفق نمیدهد (ص ۲۴۲): «رویه گرفته میتوان گفت که ابودلف

حداکثر تا سندابیل سفر کرده و از آنجا یا از همان راه و یا از راهی موازی آن بایران برگشته است».

۳- می‌توان ادعای ابودلف را در رساله دوم (مقاله ۱۸) راجع بمسافرت وی به «تیز» و

«بلوچستان» در نظر گرفت.

آن نیز با یادداشت مخاطب اصلی در مقدمه آن مسلم گردیده، با رساله نخست بسیار تفاوت دارد،

یاقوت و در درجه دوم زکریا قزوینی آنرا تنها بشکل ثبت وقایع زیر عناوین مختلف بکار برده‌اند. پس از این بیان روشن تکمیل محتویات رساله، بخصوص که برخی اطلاعات آن بدون اعتراف نقل شده است، مشکل بنظر میرسد.

ف. جی. هیر F. J. Heer^۱ با تحقیقات دقیقی که باستناد یاقوت بعمل آورده ۳۳ یادداشت را مستقیماً از ابودلف مسلم دانسته است. ما در فهرست زیر قسمتهائی را که تشخیص آن از طرف هیرامکان پذیر نبوده بعلامت * نشان داده‌ایم. در یاقوت بسیاری از یادداشتهای طولانی لفظ بلفظ درج شده و یادداشتهای موجود در کتاب زکریا قزوینی هم ممکن است باستناد یاقوت تهیه شده باشد. این مؤلف نیز بنوبه خود از اطلاعات مزبور بیشتر کاسته و در جمله‌بندی اصلی هم تغییراتی داده است:

یاقوت	قزوینی
* افلوغونیه	ج ۳۳۱/۱
* اهواز (سوق)	ع ۴۱۱/۱
الران	ع ۷۳۹/۲
اریوجان	ع ۲۳۰/۱
ارس	ع ۷۸۰/۲
آسک	ع ۶۱/۱
باایوب	ع ۴۳۶/۱
بذ	ع ۵۲۹/۱
باجنیس	ع ۴۵۵/۱
باکو	ع ۴۷۲/۱
بیس	ع ۶۸۴/۱
بسطام	ع ۶۲۳/۱
دامغان	ع ۵۳۹/۱
دستجرد	ع ۵۷۳/۲
دورق	ع ۶۱۸/۲
* دیلمستان	ع ۷۱۱/۲
دیر کردشیر	ع ۶۹۰/۲
دنبانند	ع ۵۷۳/۲
	ج ۲۳۱/۲ (جیل)

۱- رساله دکترای هیر:

F. J. Heer, «Die Historischen und Geographischen und Quellen in Yägût's Geographischen Wörterbuch», Strassburg Dissertation, 1898, p. 22.

	۹۸۲/۴ (۴)	☆ همذان
ج ۱۸۶/۲	۹۹۳/۴	هندیجان
۲۳۹/۲	۳۱۷/۲	☆ حلاوان
۲۰۱/۲	۴۱۶/۱	☆ ایذج
۱۹۶/۲	۲۹۳/۱	اصفهان
	۴۹/۲	جرجان
	۳۹۳/۲	خانقین
	۳۸۰/۴	ماذران
۱۷۲/۲ (بطور اختصار)	۳۹۳/۴	ماسبدان
(۲۹۰/۲)	۵۶۳/۴	مطبخ کسری
(۳۱۶/۲)	۲۸-۸۲۷/۴	نهاوند
	۸۵۷/۴	نیسابور
	۱۶۲/۴	قلعه (کله)
۲۰۱/۲	۱۸۹/۴	قنطره - خر زاد
	۱۹۱/۴	قنطره النعمان
	۱۲۱/۴	قصر اللصوص
	۱۰۵/۴	قصران
	۱۲۱/۴	قصر شیرین
	۱۷۵/۴	قم
	۸۹۲/۲	ری
	۱۴۸/۳	سمیران
۱۸۱/۱	۱۸۶/۳	سورین
۵ - ۳۹۰/۲	۴۴۵/۳	سین (قبایل ترک)
	۲۵۰/۳	شبدیز
۲۶۶/۲	۳۴۰/۳	شهر زور
	۳۵۴	شیز
	۵۲۵/۳	طرحان
	۸۵۷/۱	تفلیس
	۵۶۰/۳	طوس
۳۳۳/۲	۵۱۳/۱	اورمیه (بحیره)
	۹۳۸/۴	ولاشجرد
۱۹۱/۱	۹۲۲/۲	زراوند
۳۳۲/۲		

۱ اکنون که با رساله دوم آشنا میشویم میتوانیم اشاراتی را که در رساله نخست در باب معادن و مواد معدنی مورد علاقه مؤلف بوده کشف نماییم^۱. اما در رساله دوم چنین بنظر می رسد که این مسائل برای سیاحت ابودلف در ایران سر رشته ای بدست او داده است. علاقمندی مؤلف به آثار باستانی، که مخصوصاً در گزارش مربوط به هند در رساله نخست^۲ بطور قابل ملاحظه نمایان است، در رساله دوم نیز بسیار زیاد میباشد. ابودلف در هر دو رساله تسلیم کزاف کوئی های مورد علاقه خود شده ولی رویهمرفته بیانات او بیشتر عملی و مقرون بواقع بنظر میرسد. انحرافات و پرت بودن او از موضوع بیشتر آموخته و سرگرم کننده میباشد. اما بنظر می آید که وی اطلاعات خود را از روی حافظه و بدون مراجعه بیادداشتهای نوشته بیان نموده است. برای مقابله مطالب نادرست او و برای توضیح آنچه که بطور اشاره ذکر نموده یک شرح تفصیلی ضرورت دارد. ولی اینگونه داستانهای عمومی، از قبیل داستان ولادت مسیح^۳ یا داستان ساسانیان، برای سنجش با واقع و روشن شدن موضوع محتاج بتوضیح است. در هر صورت مطالب و نظریات اشتباهی هم وقتی یک هزار سال بر آن بگذرد از لحاظ تاریخی شایان دقت و توجه است مگر آنکه صرفاً سخنان ساختگی و تقلبی باشد.

ما اینک از متن اصلی نسخه خطی مشهد حسن استقبال میکنیم. شرح مسافرتها ی ابودلف در ایران برخلاف رساله نخست حاکی از یک سیاحت ساده میباشد و بشماره بندی که برای یادداشتهای متن ترتیب داده ایم وضع آن روشن تر می گردد. تقسیم بندی مزبور این موضوع را روشن می سازد که نویسنده پس از توصیف یک قسمت طولانی از سفر خود غالباً راجع به نقاطی که پشت سر گذاشته است پاره ای اطلاعات اضافی میدهد و سپس بلافاصله رشته سخن را بدست گرفته بمرحله نخست باز میگردد.

خط سیر را میتوان بقسمتهای زیر تقسیم نمود:

الف - برای ما روشن نیست که مؤلف چگونه از شیز (مقاله ۴ و ۷) از جاده نامعلومی خود را به آذربایجان جنوبی رسانده است. او از سمت شرق بسوی رودخانه سفید رود رفته و تصور میرود از سمیران (مقاله ۱۲) به سمت جنوبی دریای خزر پیش رفته سپس از کرانه غربی بطرف شمال بسوی باکو (مقاله ۱۳) راه پیموده باشد. آنگاه بجانب غرب برگشته و به تغلیس (مقاله ۱۴) رسیده و از آنجا از ارتفاعات سیونیک ارمنستان و مرزوبوم بابلک طاغی معروف (واقع در جنوب

۱ - مثلا معادن یادزهر در چگل - طلا و الماس در کیماک - سنگهای سفید و سبز دارای خواص سحری در غز - سنگ شب نما در خرخیز و غیره (یاقوت ج ۳ ص ۴۴۶ - ۴۴۹).

۲ - این آثار در هند وصف مخصوصی بخود گرفته اند، به ص ۱۱ و ۱۲ در باب مولتان مراجعه شود.

۳ - یاقوت نسبت بآن اظهار عدم اعتماد نموده (ج ۳ ص ۳۵۶) و نیز به ذیل مقاله ۷ و شرح آن رجوع شود.

ارس (گذشته و به اردبیل رسیده است (مقاله ۱۵)

ب - ابودلف تبریز را نادیده گرفته و دریاچه ارومیه (مقاله ۱۷) و مناطق غربی آن را توصیف می کند و پس از آن او را در ارمنستان درحوضه دریاچه وان می یابیم . افلوغونیه (مقاله ۲۰) که ما در تفسیر خود آنرا مشابه کوغونیه ذکر کرده ایم احتمال توقف ابودلف را در ارمنستان (مقاله ۲۱) تأیید میکند و حتی ذکر نامهای بسیار ناقص و تحریف شده (مقاله ۲۲) خود بخود این نکته را روشن می سازد که ابودلف از راه مناطق جنوبی دریاچه وان بجنوب دریاچه ارومیه باز گشته است .

ج - وصف قلمرو^۱ تبریز (مقاله ۲۳) واقع در جنوب دریاچه ارومیه کاملاً قانع کننده است و طبعاً بیان عجیب و مشروح راجع به شهر زور ، که برای نخستین بار مورد تفسیر واقع شده است ، بدنبال آن آمده . مؤلف سفر خود را بطرف جنوب ادامه داده به خانقین (مقاله ۲۸) رسیده است .

د - ابودلف در خط سیر خود از خانقین بطور مرتب جاده بزرگ خراسان را از راه حلوان (مقاله ۲۹)^۲ کرمانشاه (مقاله ۳۳) و همدان (مقاله ۴۱) دنبال میکند . این مسافرت با گردش بطرف رود صیمره (در غرب لرستان) (مقاله ۳۲) قطع میشود و پس از این انحراف دوباره به جاده بزرگ خراسان می پیوندد .

ه - مؤلف بعد از همدان از راه نهاوند (مقاله ۴۴) ، کرج (مقاله ۴۵) ، قم (مقاله ۴۶) و ری (مقاله ۴۹) جاده جنوب را بطرف ایران مرکزی دنبال میکند .

و - گردش او در دماوند (مقاله ۵۰) و کوههای طبرستان (مقاله ۵۱-۵۲) دوره کوتاهی از مسافرت طولانی او را تشکیل میدهد .

ز - مؤلف سفر خود را از ری در امتداد جاده خراسان از راه سمنان (مقاله ۵۴) ، دامغان (مقاله ۵۵) - و بسطام (مقاله ۵۶) ادامه میدهد .

ح - از بسطام بسوی شمال بطرف جرجان (مقاله ۵۷) از راه^۳ سوقان (مقاله ۵۸) بر میگردد و به طوس واقع در خراسان (مقاله ۵۹) میرسد ، آنچه وی در باب هرات گفته است گمان نمیرود روی تجربه شخصی باشد .

ط - پس از آن باز گشت او بمرکز و جنوب غرب ایران آغاز میگردد و در سرتاسر این منطقه وسیع فقط دو شهر بزرگ نیشابور (مقاله ۶۰) و اصفهان (مقاله ۶۲) را توصیف میکند .

ی - از اصفهان خط سیر او بجنوب غرب بسوی ابذج (مقاله ۶۳) و

۱ - در نسخه خطی « حافرة » نوشته شده و مینورسکی آن را فلمرو : Principality ترجمه نموده در صورتیکه صحیح آن ظاهراً باید « حاضرة » در مقابل « بادیه » بمعنای آبادی (محل سکونت قبیله طیء مذکور در مقاله ۲۳) باشد - مترجم .

خوزستان بر میگردد و به توصیف سوق الاهواز و تستر واقع در حوض کارون میپردازد. آنگاه بسمت جنوب خوزستان: رامهرمز (مقاله ۶۶)، دورق (مقاله ۶۷) واقع در حوض رود جراحی روانه میشود. وی از دورق بجانب شرق به آرك (مقاله ۶۸) و هندیجان (مقاله ۶۹) واقع در جهت ارجان و خلیج فارس بر میگردد و میتواند حدس زد که ابودلف از اینجا به فارس و یا بوسیله قایق به لنگر گاهی در خلیج فارس رفته باشد. اما گزارش او در اینجا قطع میشود و جمله های نهائی (مقالات ۷۰ تا ۷۲) فقط شرح اضافی راجع به بعضی از آثار باستانی در خوزستان است.

این خط سیر روشن با مقایسه با اظهارات شکفت انگیز و تردید آمیز رساله نخست، با آن بکلی متفاوت است. پرواضح است که ابودلف علی رغم تخیلات سندباد مانند خود که مخصوص مردم جنوب عربستان است بخود اجازه نداده است در توصیف ایران مانند آسیای مرکزی به لاف و کزاف بپردازد. ابودلف همچون یک ادیب میبایستی قطعاً از نشریات مهم جغرافیائی زمان خود آگاه بوده باشد.

ما مسئله مطالعات او در بخارا و امکان انعکاس آن را در گزارشهای وی در باب ترکهای آسیای مرکزی در نظر گرفتیم. اینجانب در رساله دوم، بجز در دو مورد بموازات تألیفات مسعودی (مقاله ۷ و ۳۲)، هیچ اثر قابل توجهی از منابع ادبی بدست نیاوردم. قسمت مربوط به حلوان در باقوت با احتمال زیاد از ابودلف است (شرح مقاله ۳۰) و با ابوزید بلخی؟ که در معجم البلدان ذکر شده است ارتباطی ندارد. بدترین قسمت نوشته رساله گزارش راجع به خوزستان است (مقاله ۶۵ و ۷۰) که در آن دست کم دو یادداشت اشتباه و بطور مکرر بهم آمیخته. یکی راجع به «پلی است، که یک مسجد بر روی آن قرار دارد» و دیگری مربوط به «سدی است که مسجدی رو بروی آن برپا مییابد». و هر دو آنها عطف به همان ساختمانهای تاریخی تستر (شوشتر) است^۱. توصیف رودخانه ها نیز گمراه کننده است و مقاله ۶۴ بطور قطع در جای اشتباهی آمده است (به شرح رجوع شود). این اشتباهات اعتماد انسان را از فعالیت های شخصی ابودلف سلب می کند.

مطالب مربوط به شهر زور (مقاله ۷ و ۲۴) غلط تنظیم شده ولی خبر آن اصل و صحیح است. همچنین وعده مؤلف برای صحبت از بهار مکران (مقاله ۱۸) انجام نشده و این خود نشان میدهد که در تهیه گزارش عجله شده است. در هر حال بنظر می آید که مابقی اطلاعات ابودلف، که بیشتر با تصور و خیال آراسته شده،

۱ - فقط در مقاله ۶۵ دوبار از مسجد نام برده شده و ظاهراً منظور همان مسجد علی بن موسی الرضا بوده که در کنار پل وادی الاعظم و رو بروی سد (شاذران) قرار داشته و ارتباطی با شوشتر ندارد. در مقاله ۷۰ (راجع به شوشتر) هم ذکری از مسجد نشده است، بیادداشت ذیل ترجمه مقاله ۶۵ نیز رجوع شود - مترجم

بر پایه ملاحظات شخصی او (مقالات ۳۴ و ۵۱ و غیره) و با گفته های سالخوردگان قبایل وافوام مختلف مبتنی باشد (مقالات ۷۱ و ۷۲) ؛ در واقع استفاده مفصل یاقوت از ابودلف نشان میدهد که در باره نقاط مذکور در گزارش ابودلف هیچ سند قابل اعتماد دیگری وجود نداشته است .

ابودلف رساله های خود را برای چه کسانی نوشته ؟

این مسئله مشکل را حتی یاقوت که کارشناس و کتاب دوست بوده حل نموده است . وی جمله افتتاحی مربوط به دونفر ارباب بی نام ابودلف را ^۱ (به ذیل صفحه ۲ رجوع شود) بدون قید مسئولیت و با فرمول : « در يك كتاب قديمی خوانده ام » آغاز نموده است .

اینجانب پیش از آگاهی از متن رساله دوم فکر می کردم یکی از دوارباب که ابودلف رساله های خود را بعنوان آنها نوشته ^۲ ممکن است ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی باشد که بواسطه کوششهای پی در پی خود برای جمع آوری اطلاعات جغرافیائی مشهور است ^۳ .

جیهانی در سال ۳۰۹ هـ / ۹۱۲ - ۱۳ م زنده بود ولی از تاریخ در گذشت او اطلاعی نداریم ^۴ . چون رساله های ۲ و ۱ هر دو بعنوان همان اربابها بوده نمیتوان باور نمود که ابودلف جسارت ورزیده اخبار خیالی خود را در باب ترکها به کسی تقدیم نموده باشد که او خود در اینخصوص تخصص داشته است ^۵ .

چنانچه مجموعه چهار رساله زیر نظر جیهانی تهیه شده بود او بی میل نبود راجع به شناسائی خود با ابن فضلان، همانطور که در باره ابودلف در کتاب ملاحظه می کنیم، چیزی بنویسد .

بالاخره پس از گزارش ابودلف در باب چگونگی رفتار فرستاده های نصر در سندابیل ، رساله نخست شامل گزارشی درخصوص مرگ نصر میباشد که مخاطبان اضافه نموده اند ^۶ . پرواضح است که اشخاص اخیر در بخارا نبوده اند ^۷ زیرا در آنجا به

۱ - کوالوسکی (ص ۳۹) با توجه به فرمول اضافی « یاسیدی و مولای » حدس میزند که « یکی از آنها امیر و دیگری وزیر بوده » .

۲ - به کتاب « مروزی » نگارش مینورسکی ۱۹۲۴ ص ۶ - ۸ رجوع شود .

۳ - بکتاب مقدسی ص ۳ - ۴ و مینورسکی « حدود العالم » ص ۱۷ - ۱۸ رجوع شود .

۴ - فرزندی علی (ابوعلی) محمد بن محمد جیهانی در سال ۳۳۰ هـ - ۲۵ - ۹۴۱ م زیر آوار جان سپرد ، « ابن اثیر ج ۸ ص ۲۹۴ »

۵ - تقریباً تمام نامه های قبایل در رساله نخست ابودلف (با جزئیات دقیق) در منابعی که از جیهانی گرفته شده شناخته شده است ، (به ص ۲۳ رجوع شود) .

۶ - این گزارش را ظاهراً شخصی بجز ابودلف داده است زیرا بنابر اظهار مخاطبان گزارش دهنده مزبور در دعا های خود از خداوند تقاضای بخشش نموده و این وضع خاص در هیچیک از رساله های ابودلف مشاهده نشده است و با کلمه « وقال » بروایت ابودلف بر میگردیم

۷ - برخلاف نظر کوالوسکی (ص ۳۰)

گزارش مرگ نصر از طرف گزارش دهنده ای که آنها خود باو اعتماد نداشتند احتیاجی نبود .

بنابراین ، آیا رساله‌ها برای اسمعیل بن عباد ، که ثعالبی او را ارباب ابودلف میخواند ، نوشته شده ؟

این وزیر بزرگوار در سال ۳۲۶ هـ / ۹۳۸ م بدنیا آمده و در سال ۳۸۵ هـ / ۹۹۵ م در گذشته است . او را باین مناسبت صاحب میخواندند که دوست و صاحب‌مخبرالدوله آل بویه (۳۶۶ - ۸۷ هـ / ۹۷۶ - ۹۷ م) بود ولی زمان امارت فرزند او مجدالدوله (که محمود غزنوی او را در ۴۲۰ هـ / ۱۰۲۹ م معزول ساخت) نیز خدمت نموده است . در نتیجه معاشرت ابودلف با صاحب مربوط به ربع آخر قرن دهم میلادی میباشد ۲ .

صاحب دانشمندی بنام و دوستدار کتاب بود ۳ و بسیار شگفت آور است که ابودلف جرأت نموده باشد مطالب درهم و پوچی مانند آنچه در رساله نخست آمده و یا حتی گزارش ضعیف مربوط به ری و نقاط مجاور آن را ، بطوریکه در رساله دوم (مقالات ۴۷ تا ۴۹) ملاحظه میشود ، باو تقدیم نماید ، یادداشت راجع به مرگ نصر که ظاهراً کمی پس از تاریخ وقوع (۳۳۱ هـ / ۹۴۳ م) نوشته شده برای صاحب خیلی زود و بیموقع بوده است . همچنین در آن هنگام که آل بویه در ری و سائل مستقیم برای اطلاع از اتفاقات دربار دشمن در دست داشتند علاقه زیادی برای ثبت گزارشات مشکوک راجع به حوادث بخارا در بین نبوده . بنابراین نمیتوان قبول نمود که این دورساله برای اربابانی که در یکی از ایالات ایران یا حتی در بین‌النهرین میزیستند نوشته شده ، چه در کشور اخیر خطری برای تناقض گوئی در باب جغرافیای آسیای مرکزی وجود نداشته و حتی ایران را هم در آنجا با نظر بیگانگی مینگر یستند . این حدس يك زبان دربر دارد و آن اینست که برای پیدایش مجموعه خطی در ایران (مشهد) اهمیتی باقی نمی ماند ؛ بنابراین باین موضوع بر میگردیم که آیا نسخه دیگری از آن وجود داشته با آنکه یا قوت هم هنگام مطالعات خود در کتابخانه

۱ - ابن خلکان ترجمه اسلین Slane ج ۱ ص ۲۱۲

۲ - در ثعالبی نقل از « قصیده بنی ساسان » (ج ۳ ص ۱۷۵ و ۱۸۷ - سطر سوم از پائین) : « دغل بازان جورانه چنین اعلام میکنند : و مناقیم الدین آلم طبع الشائع الذکر یکدی من معزالدوله خیزا علی قدر » : « یکی ار ما المطیع نگهبان دین و معروف است که بمقدار کافی نان از معزالدوله گدائی میکند » ، المطیع لله خلیفه در سالهای ۲۳۴ - ۶۳ هـ / ۹۶۶ - ۹۷۴ خلافت نمود و معزالدوله از سال ۳۳۴ تا ۵۶ هـ / ۹۴۶ تا ۶۷ م قیم او بود ، بهر حال ممکن است نسخه اصلی قصیده پیش از زمان معاشرت ابودلف با صاحب بن عباد نوشته شده باشد .

۳ - ابن خلکان (ترجمه اسلین ج ۱ ص ۲۱۲) مینویسد : « بطوریکه ابو جحین - الفارسی دانشمند نحوی نقل میکند صاحب از دعوت نوح بن منصور برای عزیمت بخراسان سر باز زد و بهانه اش این بود که فقط برای حمل کتا بهایش چهارصد شتر لازم داشته » .

مرو محتملاً از همین نسخه منحصر بفرد استفاده نموده است^۱. اکنون اینجانب با دکتر روهرزاور موافقت دارم که معمای مخاطبان ابودلف مانند زمان یا قوت همچنان لاینحل مانده ولی کشف نسخه خطی مشهود نتایج سودمندی بماندهد:

۱- یادداشتهای انتقادی در متن از یا قوت نیست بلکه در بابان اصلی آنها را نوشته اند؛

۲- هر دو رساله به دو شخص معین تقدیم شده؛

۳- اربابانی که که رساله را ظهر نویسی نموده اند اصالت تألیف کتاب را بوسیله ابودلف کاملاً تأیید کرده اند بقسمی که دیگر نمی توان گفت رساله نخست «یک مدرک جعلی و ساختگی است که به ابودلف نسبت داده شده» (مار کوارت)؛

۴- ابودلف نیز در مقدمه رساله دوم به رساله پیشین خود اشاره می کند؛

۵- هر دو رساله کم و بیش همزمان با هم جمع آوری شده زیرا در مقاله ۱۸ رساله دوم می بینیم به بهار مکران اشاره گردیده که مؤلف وعده داده است بموقع خود وصف آن را بگوید و جای مناسب این خبر عجیب میبایستی در اواخر رساله نخست باشد

۸- مؤلف و نویسنده کتاب

تمام نسخه خطی مشهود بخط یکنفر و متن رساله دوم بلافاصله پس از متن رساله نخست و بدنبال آن رساله ابن فضلان^۲ نوشته شده است.

تاریخ نسخه خطی مشهود ممکن است مربوط بزمان قبل از حمله مغول و تقریباً پیش از قرن ۷هـ-۱۳م باشد^۳. خط نسخ آن دشوار نیست ولی بیشتر در آن سهل انگاری شده و پاره خصوصیات مربوط به املاء از قبیل استعمال ژ فارسی (باسه نقطه) نشان میدهد که نویسنده ایرانی بوده. وی در بعضی موارد ترکیباتی از علامتهای عربی را بدون دریافتن معنای آن استنساخ نموده است مثلاً:

در صفحه ۱۸۴/الف بجای «لا اسلام و راهها» نوشته است «هی مدینه الاسلام

و راهها»

در صفحه ۱۸۵/الف بجای «و بدیتوقعون المهدی» نوشته است «و به بنومعون

المهدی»

۱- بصفحه (۲) و همچنین بشرح مربوط به «نویسنده ایرانی نسخه خطی مشهود»

رجوع شود.

۲- اینجانب عکس بعضی از صفحات ماقبل و مابعد رساله دوم را در دست دارم و علاوه بر آن رونوشت متن ابن فضلان (ص ۱۹۶/ب - ۲۱۲/ب) در کتاب کوالوسکی بنام:

«Puteshestviya of I. Fadlan's text, 1939» در دسترس میباشد.

۳- دو نام کیودان (مقاله ۱۷) و مادران (مقاله ۵۴) بجای «ذ» که غالباً در فارسی قدیم و عربی متداول بوده با حرف «د» (بجز در مقاله ۳۸) نوشته شده. هرگاه در زبان خود نویسنده استعمال «ذ» میان دو حرف با حرکت بیقاعده میبود میتوانستیم او را در نگارش عربی فقط سهل انگار بدانیم، آثار اینگونه بیمبالاتی در آغاز قرن سیزدهم دیده آمده است (۹).

اطلاعات نویسنده نسخه در نحو عربی بسیار ناچیز است. کوالوسکی بعضی از اشتباهات عادی او را بطور خلاصه نوشته (ص ۲۵) و ما اینک آن را با تفصیل بیشتر طرح میکنیم:

۱ - اشتباه بزرگ نویسنده در استعمال همزه بوده که بیشتر آن را رعایت نموده و یا بشیوه فارسی بجای آن «ی» نوشته است مانند: «عجایب» بجای «عجائب» (ص ۱۸۲/ب) و «جیته» بجای «*جته» (ص ۱۹۶/ب) و «رای» بجای «*رای» (ص ۱۸۲/ب) و «لیلا» بجای «*لئلا» (ص ۱۸۹/الف) و «یسئل» بجای «*یسأل» (ص ۱۸۲/ب) و «شیا» بجای «*شیئا» (ص ۱۹۰/ب).
۲ - نویسنده علامت «مد» را بسیار دوست داشته مانند: «المآ» بجای «*الماء» (ص ۱۸۶/ب) و «هواآ» بجای «*هواء» (ص ۱۸۵/الف) و «شتآ» بجای «*شتاء» (ص ۱۸۶/ب)

۳ - نای نقطه دار «ة» آخر کلمه را یا بدون نقطه و یا بجای آن «ت» نوشته است مانند: «حمت» بجای «*حمة» (ص ۱۹۰/الف) و «رثات» بجای «*رثاة» (ص ۱۸۶/الف) و «لبست» بجای «*لبسة» (ص ۱۹۶/الف).

۴ - کلمات زیر معمولا بدون الف قید شده:

سلیمان - سلم - ثلث

۵ - کلمات مانند «واد» و «عال» بطور یکنواخت «وادی» و «عالی» املاء شده (ص ۱۸۸/ب)

۶ - «ی» آخر فعل پس از «لم» بجای خود باقیمانده مثل: «لم يتوقی» بجای «لم يتوق» (ص ۱۸۸/الف)

۷ - الف و لام بطور دلخواه استعمال شده مانند: «النعمان» و «نعمان» (ص ۱۸۹/الف) و «العجائب الدنيا» (ص ۱۹۶/الف)

۸ - علامت مذکر و مؤنث در اسامی و افعال درهم است مانند «هذه الجبل» (ص ۱۹۲/الف) و «هذه المكان» (ص ۱۹۲/ب) و «واد مدخلها» (ص ۱۹۵/الف) و «قلعة يشرف» (ص ۱۸۸/الف) و امثال آن.

۹ - در استعمال ارقام آمیختگی زیاد موجود است مانند «اربع فراسخ» (ص ۱۸۹/ب) و «عشرون رستاق» (ص ۱۹۳/ب) و «سنة درهم» (ص ۱۹۰/ب).
انشاء مؤلف بیشتر نارسا و بی نظم است. در قسمتهای داستانی رساله^۱ روش وی روشن و مورد پسند عموم است اما در قسمت گزارشهای مربوط به معدن شناسی ملاحظات خود را بشکل فهرست نشان میدهد و در آن خبرهای مختلف را پشت سر هم

۱ - از جمله بیانات اودرباب ولادت مسیح (مقاله ۷) و توصیف فرقه های ارامنه (مقاله ۲۰) و کوه دماوند (مقاله ۵) و داستان شاهدخت ساسانی (مقاله ۷۱) و امثال آن.

ذکر نموده (مخصوصاً بمقاله ۴ رجوع شود). در جمله‌های طولانی از ترکیب عبارات مترادف و خارج از قاعده خودداری نموده، مثلاً در مقاله ۷ میبینیم بعد از فعل امر بشکل ماضی يك سری افعال شرطی و همچنین زمان ماضی آورده است مانند: «ان يمدى» و «يسئل» و «دفع» و «بشر» و امثال آن و نیز در مقاله (۴۱) مانند: «يا امره بسدالنهر» و «ان يسئل» و «فتح» و «فرن» و «ارسل» که دوم شخص را با سوم شخص آمیخته است.

باید توجه داشت که چاپ يك متن قدیمی از نسخه منحصر بدون كمك شرح‌های مختلف موجود در ياقوت و قسمتی در زکریا قزوینی برای ما کار آسانی نبود. شکفت‌آور آنکه یادداشتهای ياقوت و قزوینی به متن نسخه خطی مشهود بسیار نزدیک است. و هنوز تردید داریم که آیا ياقوت مختصر اصلاحات را از روی يك نسخه خطی بهتر نموده یا از خود او میباشد. ولی باید گفت که حتی در صورت اخیر هم اطلاعات ادبی این مؤلف خردمند عرب بسیار پرازش است.

نسبت به اشتباهات اتفاقی (به توضیحات فوق رجوع شود) برای آنکه زمینه‌ای از وضع نسخه خطی بدست آید بقدر لزوم تصحیحاتی در ذیل ۱۵ مقاله اول نمودام که بیشتر املائی میباشد و اشاره‌ای بآنها نشده ولی تمام اصلاحات اساسی در ياقوت یا در یادداشتهای خود اینجانب بطور وضوح در متن کتاب اینجانب قید شده است.

اینجانب از روشنفکری و آزادگی جناب پروفیسور دکتر طه حسین وزیر فرهنگ مصر و همکاران ایشان، که تألیف مرا درباره ابودلف بر مجموعه انتشارات خود افزوده، و در این روزهای آشفته مشعل فروزان دانش را در میان ابرهای تیره و طوفانهای حوادث به پیش میبرند، صمیمانه سپاسگزارم.

نیز وظیفه دارم به‌دین خود به دوستانم آقایان ی. ا. اسمعیل، ب. ا. عوض، ا. ا. مجید و سایر دوستان عرب، که با کمال مهربانی با نظریات خود مرا كمك نمودند، اعتراف نمایم. شاگردان قدیم من آقای دکتر ج. ا. بویل Dr. J. A. Boyle و جی. مردیت اوتز G. Meredith - Owens نیز در تصحیح متن انگلیسی کتاب مرا قرین امتنان نمودند.

کمبریج ۲۱ ژانویه ۱۹۵۹

توضیح: يك گزارش مقدماتی در باب رساله دوم ابودلف در ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱ در کنفره بین‌المللی مستشرقین در استانبول ایراد نمودام که متن آن بفرانسه در مجله اورینس Oriens شماره ۱ سال ۱۹۵۲ ص ۲۳ - ۲۷ منتشر شده است.